

دوفصلنامه علمی - تخصصی روابط آفریقا آسیا، دوره اول شماره دو / پاییز و زمستان سال ۱۴۰۳

بررسی عوامل مؤثر بر نقش و جایگاه آفریقای جنوبی به عنوان قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور

احمد بخشی*

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه بیرجند

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۳

چکیده

یکی از مهمترین مباحث سیاست بین‌الملل، تغییر در قدرت جهانی و ظهور قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و بین‌المللی و گمانه‌زنی پیرامون تأثیرات آن بر نظم بین‌المللی است. پایان نظام دوقطبی و رقابت ابرقدرت‌ها، حوزه مانور قدرت‌های منطقه‌ای را افزایش داده و با توجه به خلاء قدرت در مناطق مهم جهانی، زمینه را برای نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای در شکل‌دهی به آرایش سیاسی و باز توزیع نقش‌ها و باز تعریف جایگاه‌ها فراهم آورده است. با فروپاشی جنگ سرد، پایان سیستم آپارتاید و تغییر نوع ایدئولوژی سیاسی، هویت سیاسی کشور آفریقای جنوبی و نوع سیاست اعلامی و اعمالی آن نیز دگرگون شد. این شرایط، باعث گردید تا آفریقای جنوبی، قدرت بالقوه خود را با تغییر تصور ادراکی، کنشگری فعال، عامل شناسا، پویایی داخلی، مدیریت امنیت و توسعه منطقه‌ای به منصف ظهور رساند و از کشوری منفور به بازیگری فعال در منطقه جنوب آفریقا وکل قاره تبدیل گردد و ضمن تغییر ژئوپلیتیک جنگ به ژئوپلیتیک صلح، شرایط را برای هم‌افزایی منطقه‌ای و کنشگری به عنوان قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور و توسعه و امنیت فراهم سازد. این تحقیق با روش تحلیلی - تفسیری و داده‌های کتابخانه‌ای، درصدد شناسایی عوامل مؤثر بر قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور آفریقای جنوبی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که شرایط بین‌المللی، موقعیت جغرافیایی، نقش کارگزاران سیاسی، تغییر تصور ادراکی، تمایل به توسعه و امنیت، کنشگری در سطوح مختلف، فعال‌سازی و بنیانگذاری سازه‌های منطقه‌ای، عضویت سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله بریکس به نمود آفریقای جنوبی به قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور کمک کرده است.

واژگان کلیدی: قدرت منطقه‌ای، قدرت در حال ظهور، آفریقای جنوبی، عامل شناسا، ادعای رهبری، جایگاه سازگار و ناسازگار

*Email.bakhshi@birjand.ac.ir

مقدمه

بررسی، تجزیه و تحلیل مفهوم قدرت یکی از موضوعات اساسی و مورد علاقه اندیشمندان حوزه علوم سیاسی بوده است. این واژه، تعاریف و ابعاد بسیار وسیع دارد که تقریباً می‌توان گفت در همه یا اکثر علوم کاربردی گسترده دارد. در روابط بین‌الملل و علوم سیاسی قدرت را عمدتاً به عنوان هدف دولت‌ها یا رهبران، سنجش نفوذ یا کنترل بر نتایج، وقایع، کنشگران و موضوعات، منعکس‌کننده پیروزی در جنگ (کشمکش) و دستیابی به امنیت، کنترل بر منابع و قابلیت‌ها و همچنین وضعیت قانونی یا شأن و یا بر اساس نوع و ماهیت به قدرت سخت و نرم تعریف می‌کنند. همچنین در سلسله‌مراتب قدرت کشورها، از عناوین قدرت متوسط، قدرت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ، ابرقدرت، یا امپراتوری‌ها / سلطه‌گران استفاده می‌کنند. تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که ظهور و افول قدرت‌های بزرگ، مهمترین عامل ایجاد تغییرات و دگرگونی‌ها در نظم این حوزه بوده است. بر همین مبناست که در وضعیت کنونی، یکی از مهم‌ترین مباحث سیاست بین‌الملل، تغییر در قدرت جهانی و ظهور قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و بین‌المللی و گمانه‌زنی پیرامون تأثیرات آن بر نظم بین‌المللی است. ظهور هر قدرت جدید بر مبنای منطق و نیز تئوری سیاست بین‌الملل، موجبات تغییر و دگرگونی در نظم بین‌المللی را فراهم می‌آورد و منافع هژمون (یک بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران مسلط) را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

باری بوزان معتقد است که از زمان استعمار زدایی و به ویژه پایان جنگ سرد؛ سطح منطقه‌ای رشد فراوانی یافت و این امر برداشت از قدرت در نظام بین‌الملل را متحول ساخت و قدرت‌های منطقه‌ای از استقلال عمل بیشتر و نقش برجسته‌تری در سیاست بین‌الملل برخوردار شدند؛ به عبارتی در زمانی که آمریکا نظم نوین جهانی را به عنوان گفتمان برتر تبلیغ می‌کند و خود را یک‌ه تاز عرصه بین‌الملل می‌داند، قدرت‌های محلی در نبود رقابت ابر قدرت‌ها که همواره به تمام مناطق تحمیل می‌شد، فضای مانور بیشتری دارند (بوزان و ویور ۱۳۸۸: ۱۵). آن‌ها به تقسیم قدرت جهانی اعتراف دارند و اذعان می‌کنند که «در طی اولین دهه پس از جنگ سرد، ساختار قدرت جهانی به صورت یک به چهار (۱+۴) درآمد که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت و چین، اتحادیه اروپا، ژاپن و روسیه به‌عنوان قدرت‌های بزرگ آن محسوب می‌شدند». (همان: ۲۰۷)؛ به عبارت دیگر، پایان نظام دوقطبی و رقابت ابرقدرت‌ها، حوزه مانور قدرت‌های منطقه‌ای را افزایش داده و با ابتناء به خلاء قدرت در مناطق مهم جهانی، زمینه را برای نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای در

شکل‌دهی به آرایش سیاسی و بازتوزیع نقش‌ها و باز تعریف جایگاه‌ها فراهم آورد. روستو پس از پایان جنگ سرد مدعی شد که در دورانی که افول توانایی دولت را شاهدیم، می‌بایست "الگوی فدرالی و همکاری منطقه‌ای و جهانی" جایگزین گردد تا از طریق آن بتوان به تدریج "دوران آینده منطقه‌گرایی" را نهادینه و به عنوان مسیری مطلوب پیشنهاد کرد. (لعل‌علیزاده، ۱۳۹۷: ۲۳۳)

همچنین عده‌ای از اندیشمندان معتقدند که در قرن بیست و یکم، دوجابه‌جایی بزرگ قدرت به وقوع خواهد پیوست. نخست انتقال قدرت است که بیشتر از غرب به شرق است. جابه‌جایی بزرگ دیگر قدرت، انتشار قدرت است که اعم از حکومت‌ها، چه شرقی و چه غربی، تا بازیگران غیر حکومتی و غیردولتی را در برمی‌گیرد. از جمله این متفکران که کتاب‌هایی را نیز در این‌باره به چاپ رسانده است، می‌توان فرید ذکریا نام برد که در کنار واژه "افول" برای ایالات متحده به سبک روم باستان از واژه "خیزش قدرت‌های دیگر" یاد می‌کند. همچنین در گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا تحت عنوان جهان در ۲۰۳۰ که در اواخر سال ۲۰۱۲ منتشر شد، آمده است که «در سال ۲۰۳۰، آسیا از آمریکای شمالی و اروپا که در دوره‌های مختلف ابرقدرت بودند، پیشی می‌گیرد» گزارش همچنین می‌افزاید «تا حد زیادی روند ظهور تاریخی کشورهای غربی که از سال ۱۷۵۰ تاکنون شکل گرفته است، معکوس می‌شود» اگر این نظریات را با داده‌های دیگر جمع کنیم متوجه می‌گردیم که تغییراتی در قدرت جهان در حال رخ دادن است؛ برای مثال برای اولین بار در صد و پنجاه سال گذشته قدرت اقتصادی مشترک چین، هند و برزیل با قدرت‌های صنعتی قدیمی یعنی آمریکا، آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و کانادا برابری می‌کند و احتمال پیشی از آن نیز وجود دارد. (فیشر، ۱۳۹۱)

رواج اصطلاحات و تعبیری مانند جهان مناطق و نظم جهانی چند منطقه‌ای در ادبیات روابط بین‌الملل از این روند حکایت دارد و نظر به این که فرایند منطقه‌گرایی یکی از مشخصه‌های مهم روابط بین‌الملل معاصر به حساب می‌آید، قدرت‌های در حال ظهور هم، نسبت استواری با این فرایند یافته و درصدد برآمده‌اند تا از امکانات منطقه‌گرایی برای ارتقاء جایگاه و بازیگری بین‌المللی خود سود جویند (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۳). از سوی دیگر، اگر امروزه به کشورهای به اصطلاح "قدرت‌های نوظهور، قدرت‌های منطقه‌ای و حائل" نگاهی بیاندازیم، متوجه تغییرات اساسی در قطب‌بندی قدرت جهانی می‌گردیم؛ در حالی که چهل سال پیش برزیل کشوری تحت حکومت دیکتاتوری نظامی و از نظر اقتصادی ورشکسته بود و هند کشوری

کشاورزی و عقب‌افتاده محسوب می‌شد و چین چنان به انقلاب فرهنگی مائو مشغول بود که با جهان بین‌الملل قطع رابطه کرده بود و تنها متوجه تصفیه حساب‌های داخلی بود و در روسیه سیاست‌های استالینیستی پیگیری می‌شد و در آفریقای جنوبی، آپارتاید به تمام معنی جولان می‌داد و اوج شکوفایی خود را جشن می‌گرفت، امروزه بسیاری از تغییرات را در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی شاهد هستیم که تأثیرات آن هم هر سه سطح را در بر گرفته است و این کشورها به همراه رهبران‌شان در نقش ساختارشکن ساختارساز ایفای نقش می‌کنند. در پرتو منطقه-گرایی و اجرای سیاست‌های سه دهه گذشته، جهان شاهد ایجاد بلوکی از کشورها تحت عنوان قدرت‌های نوظهور است که رشد اقتصادی بالایی داشته و به قطب‌های اقتصادی جدیدی در جهان تبدیل شده‌اند که ابتدا در مناطق پیرامونی خود (چین در آسیای جنوب شرقی، هند در جنوب آسیا، روسیه در حوزه همسایگان و اروپای شرقی، برزیل در آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی در قاره آفریقا) ایفای نقش کرده‌اند؛ اما به تدریج خواهان ایفای نقش بیشتر در سطح فرامنطقه‌ای شدند و سپس با ائتلاف با همدیگر در بلوک‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای، گروه‌ایبسا (هند، برزیل و آفریقای جنوبی) بریک (برزیل، روسیه؛ هند و چین) و در نهایت بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) و بریکس پلاس از سویی توانمندی‌های خود را به رخ دیگر کشورها از جمله ایالات متحده کشیدند و از سوی دیگر در نقش آلترناتیو نظام بین‌الملل و صدای جنوب مطرح گردیدند (بخشی، ۱۳۹۲).

باید توجه داشت که ساختار قدرت بین‌المللی شامل حوزه‌های نفوذ قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و روابط بین حوزه‌ها است. بدین صورت که قدرت‌های بین‌المللی متناسب با توان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خود و همچنین منافع و خواست‌های خود بر مناطقی از جهان نفوذ می‌کنند، قطب‌بندی بین‌المللی را ایجاد می‌کنند و حوزه‌های نفوذ و روابط بین آن‌ها نوعی ساختار بین‌المللی را به‌وجود می‌آورد. به موازات چنین قطب‌بندی جهانی، موازنه قوای بین‌المللی جدید شکل می‌گیرد. قدرت‌های نوظهور، با تداوم رشد اقتصادی، حوزه نفوذ و قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌سازی و بازیگری خود در نظام بین‌الملل را افزایش داده و به تدریج به مرکزی اثرگذار در سیاست و اقتصاد بین‌الملل تبدیل می‌شوند که در این میان نباید از نقش سه‌گانه زیر غافل شد. بدین معنا که در داخل کشور، عواملی در نقش کارگزاران سیاسی و نخبگان (عامل) ظهور پیدا کرده و سپس ساختارهایی را برای رشد و توسعه فراهم کرده‌اند تا از طریق تداوم و تغییر

سیاست‌ها بتوانند در ابتدای امر قدرت ملی خود را افزایش داده و سپس پرستیز بین‌المللی کسب کند و در نهایت در نقش نیروی تأثیرگذار عمل کنند. باید توجه داشت با افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی نیز ممکن است کارکردشان تغییر یابد. شاید، شاهد این تغییرات را بتوان چین نام برد که در زمانی به شدت با نظم موجود بین‌الملل همراهی کرد؛ اما به تدریج خواستار سهم بیشتری از این نظم گردید و امروزه خواستار باز تعریف نقش و جایگاه در بازی بین‌الملل است. به نظر می‌رسد که قدرت‌های در حال ظهور از سویی خواستار کسب پرستیژ در سایه نظم موجود هستند؛ اما از سویی خواستار باز تعریف نقش، کارکرد، وزن ژئوپلیتیکی و سهم خود به عنوان صدای جنوب و گروه کشورهای در حال توسعه هستند. امری که به نظر می‌رسد در کوتاه مدت آنان را در برخورد هویتی با ایالات متحده قرار نمی‌دهد؛ اما با گذر زمان و با افزایش وزن قدرت‌های نوظهور، در نهایت ایالات متحده را مجبور به پذیرش سهم آنان و یا وضعیتی شبیه به زمان جنگ سرد (این بار نه با یک رقیب) قرار خواهد داد. در حقیقت، باید این نکته را مد نظر قرار داد که قدرت‌های منطقه‌ای، در ابتدا ممکن است نگاه انتقادی به وضع موجود داشته باشند و در بعضی از مواقع با نظم موجود نیز همراهی داشته باشند؛ اما ظرفیت ظهور ساختارشکنانه قدرت جهانی را می‌توانند دارا بوده و یا به تدریج کسب نمایند، آنان می‌توانند در نقش سهامداران مسئول، علاوه بر تأمین منافع خود و افزایش سهامشان، هویت صلح‌طلبانه خود را در عرصه جهانی به منصه ظهور برسانند.

شاخص‌های قدرت در حال ظهور

قدرت در حال ظهور کشور یا اتحادیه‌ای از کشورها است که افزایش قابل توجهی از نفوذ در امور جهانی را تجربه می‌کند و یا خواهان کسب موقعیت یا نقش قدرتمندتری در عرصه بین‌المللی بوده و یا منابع و سطح توسعه کافی در زمینه‌های لازم که چنین هدف‌هایی را بالقوه قابل دستیابی کند، را دارا باشد. تردیدی نیست که قدرت‌های نوظهور یکی از واقعیت‌های مهم نظام بین‌الملل در دوره انتقالی محسوب می‌شوند. قدرت‌یابی این بازیگران از آغاز سده بیست و یکم و به ویژه از هنگام بروز بحران مالی و اقتصادی جهانی به یکی از روندهای کلان اقتصاد و تجارت بین‌المللی تبدیل شده است. قدرت‌های نوظهور اگرچه به مناطق جغرافیایی مختلف تعلق دارند؛ اما به دلیل

برخورداری از اشتراکات متعدد، گام‌های بلندی را برای نهادینه‌سازی نقش و حضور جهانی خود برداشته‌اند. (سلیمان پور و مولایی، ۱۳۹۲: ۱۲)

رنالیست‌ها، قدرت‌یابی این نوع بازیگران را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت‌محور بررسی نموده و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار در مواجهه با آن‌ها هستند. به باور این طیف، قدرت‌های نوظهور، با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادی غربی همخوانی تام و تمامی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها، در حاشیه نظام حکمرانی جهانی باقی بمانند. رهیافت لیبرالی آنان را بازیگرانی تلقی می‌کند که به میانجی وابستگی متقابل و تقسیم کار بین‌المللی اقتصادی و تجاری با قدرت‌های سنتی پیوسته بوده و تمایلی به زوال نظم اقتصادی موجود ندارند و تعامل با آن‌ها به نهادینه‌سازی نظم موجود می‌انجامد. دیدگاهی دیگر بر لزوم تعامل و همگرایی قدرت‌های نوظهور در حکمرانی جهانی برای تبدیل آن‌ها به سهامداران مسئول تأکید می‌کند. قدرت‌های نوظهور به رغم موانع و چالش‌های ملی منطقه‌ای و بین‌المللی موجود از طریق هویت‌سازی بین‌المللی و زمینه‌سازی برای جابه‌جایی تدریجی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ از جایگاه برجسته‌ای در اقتصاد و سیاست جهانی برخوردار می‌شوند (همان: ۷). این امر سبب شده است تا گرایش این قدرت‌ها بین اهداف منطقه‌ای و جهانی نوسان یافته و در غیاب منطقه با ائتلاف‌سازی‌های فرامنطقه‌ای به پی‌جویی اهداف بین‌المللی خود روی آورند.

مفهوم‌سازی‌های چندی از اصطلاح «قدرت نوظهور» وجود دارد؛ بنابراین، هیچ روش استاندارد یا روش توافق شده‌ای برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه کدام کشورها قدرت‌های نوظهور هستند، وجود ندارد. با این حال ویژگی اساسی یک قدرت در حال ظهور، بنا بر اعتقاد پال کندی این است که این قدرت یک بازار نوظهور نیز هست؛ زیرا توسعه اقتصادی یک ضرورت و مقدمه‌ای برای ظهور سیاسی و نظامی است (کندی، ۱۳۶۹: ۲۳) استدلالی که در این باره صورت گرفته این است که کشوری که می‌تواند یک قدرت نوظهور باشد، بیش از هر چیز اقتصاد نوظهوری است که فقط پتانسیل یا امید افزایش نفوذ جهانی خود را دارد. این به دلیل وجود چندین عامل محدودکننده است که عمدتاً هفت بعد قدرت دولت را تشکیل می‌دهند: جغرافیا، جمعیت، اقتصاد، منابع، ارتش، دیپلماسی و هویت ملی. به‌طور سنتی، فقط قدرت‌های بزرگ یا ابرقدرت‌ها در هر هفت بُعد قدرت دولتی موفق بوده‌اند. برای تعیین و سنجش اقتدار ملی کشورها بعد از جنگ جهانی دوم و بنخصوص دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی تلاش‌های متعددی صورت پذیرفت. مطالعه و

تبیین ساختار نظام قدرت منطقه‌ای در مناطق مختلف جغرافیایی کره زمین کمک مؤثری به آگاهی و شناخت کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای در بررسی سیاست‌های فرامرزی آن‌ها می‌کند. رده‌بندی این گونه کشورها بر اساس قدرت ملی شناخت آن‌ها را تسهیل می‌کند. با تعیین منزلت ژئوپلیتیک یک کشور می‌توان موقعیت آن کشور را بر پایه وزن ژئوپلیتیکی آن نسبت به سایر کشورها در هر سطح منطقه‌ای یا جهانی مشخص کرد. برای دستیابی به منزلت ژئوپلیتیک کشور، سنجش قدرت ملی آن کشور امری ضروری بوده و این مهم مستلزم ارزیابی و محاسبه مؤلفه‌ها و عوامل مختلف مادی و غیرمادی قدرت است. در واقع برآیند ثقل نیروها و عوامل مثبت و منفی تولید کننده قدرت ملی یا به عبارت بهتر جمع جبری عوامل تولید قدرت، وزن ژئوپلیتیکی کشورها را تعیین می‌کند. قدرت ملی بر اساس مؤلفه‌های ساختاری وزن ژئوپلیتیک تولید شده و در نهایت منزلت ژئوپلیتیکی کشور را شکل می‌دهد (انگشت بافت، ۱۴۰۲: ۳۰). شایان توجه است که اگرچه اقتصاد تنها مؤلفه قدرت‌یابی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی نبوده است؛ اما در پیدایی و نقش-آفرینی قدرت‌های در حال ظهور، نقش شاخصی بر عهده داشته است. مفهوم‌پردازی اولیه این قدرت‌ها در قالب اصطلاحاتی نظیر "اقتصادهای در حال ظهور و یا بازارهای در حال ظهور" نیز از همین ویژگی، اثر پذیرفته بود. به همین دلیل در تحلیل‌های موجود قدرت‌های نوظهور عمدتاً با معیارهای اقتصادی سنجیده می‌شوند. توسعه صنعتی و فناوریانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات و نقش‌آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای و جهانی از جمله این معیارها هستند. به این گروه از معیارها باید شاخص‌هایی نظیر ظرفیت تولید علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی، دستیابی به نرخ رشد دو رقمی در تولید گروهی از محصولات با فناوری بالا را نیز اضافه کرد. از سوی دیگر، قدرت‌های نوظهور از فرایند جهانی شدن اقتصاد و تحولات نظام بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد نیز اثر پذیرفته و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای و جهانی جدید، به یکی از مؤلفه‌های مهم اقتصاد جهانی تبدیل شده‌اند. رشد اقتصادی و افزایش سهم این قدرت‌ها از صادرات و واردات جهانی آن‌ها را به رده‌های بالای اقتصاد برتر جهان ارتقاء بخشیده است؛ به نحوی که اینک در ادبیات اقتصاد جهانی از آنان به عنوان گروه‌بندی اقتصادی دوم جهانی در برابر گروه هفت کشور صنعتی جهان غرب سخن رانده می‌شود. علاوه بر همه این موارد، موضوعی که نقش مهمی در این بین ایفا می‌کند، این است که این عوامل با موضوع هویت

نیز پیوست گردد. منطقه ژئوپلیتیکی بر پایه یک منطقه با فضای جغرافیایی متجانس از لحاظ ساختاری با کارکردی شکل می‌گیرد. هویت‌یابی منطقه ژئوپلیتیکی، مستلزم باردار شدن سیاسی منطقه جغرافیایی متجانس و عناصر مربوط به آن است (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۱۲۱) و از این طریق بتوانند به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شده و پس از آن ضمن افزایش کارکرد و نفوذ، قلمرو خود را نیز افزایش دهند؛ لذا در این بین منطقه‌گرایی اهمیت فراوان می‌یابد. می‌توان از قدرت‌های منطقه‌ای به عنوان دولت کلیدی در منطقه یاد کرد. قدرت‌های منطقه‌ای کشورهای بسیار مهمی در منطقه خود هستند که سقوطشان خشونت‌هایی را ورای مرزهایشان به بار می‌آورد. از سوی دیگر پیشرفت و ثبات اقتصادی دولت‌های منطقه‌ای، صدای سیاسی و اقتصادی منطقه شأن را تقویت خواهد کرد. از این قدرت‌ها، انتظار می‌رود که نقش پلیس منطقه را ایفا کنند و همچنین در منطقه خود اقتدار اخلاقی داشته باشند. آن‌ها مسئولیت حفظ حیات خلوت خود را دارند. به علاوه از قدرت‌های منطقه‌ای انتظار می‌رود که هنجارها و قواعد پذیرفتنی منطقه را تقویت و حمایت کنند (bakhshi, 2014:87).

در نظام سلسله مراتب جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای بازیگرانی هستند که جایگاه و کارکردشان حائز اهمیت فراوان است. عده‌ای از کارشناسان، منطقه‌گرایی را تغییر در سیستم بین‌المللی می‌دانند و معتقدند که "جهان در آغاز قرن بیست و یکم، شاهد رخنه‌های جدید در دولت - ملت‌هاست و چالش‌های جدید، تحلیل‌گران زیادی را وادار کرد تا اظهار کنند که ممکن است شاهد تغییر از نظم کلاسیک و ستفالیایی به نظم جهانی باشیم که در آن نهادهای منطقه‌ای، در پی‌ایفای نقش مهم در حکمرانی جهانی هستند (فارل و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹)؛ در نتیجه ماهیت کلی روابط میان ابرقدرت‌ها، با آن چه در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ اتفاق افتاد، کاملاً متفاوت خواهد بود (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۹). محققان این حوزه مطالعاتی برای قدرت منطقه‌ای چهار مشخصه تعریف می‌کند: الف) به لحاظ جغرافیایی در بخشی از منطقه معینی قرار گیرد؛ ب) قادر به مقابله با هرگونه ائتلاف سایر دولت‌ها در منطقه باشد؛ ج) نفوذ بالایی در امور منطقه‌ای داشته باشد؛ د) به واسطه منزلت و اعتبار منطقه‌ای پتانسیل تبدیل شدن به قدرت بزرگ در مقیاس جهانی را داشته باشد (Flemes, 2007:10). همچنین به نظر ماکس شومان برای اینکه قدرت منطقه‌ای بتواند در نقش رهبر منطقه‌ای عمل کند، باید حائز چهار پیش شرط را دارا باشد (Schoeman, 2003:233).

پویایی های داخلی پویایی داخلی در اقتصاد و سیاست باعث می شود قدرت منطقه ای نقش پیشرو و ثبات دهنده را در منطقه ایفا کند. تمایل قدرت منطقه ای باید نشان دهد علاقه مند به ایفای نقش رهبر و ثبات دهنده منطقه است. اگر تمایل به داشتن نقش حافظ صلح ندارد. حداقل لازم است رغبت خود به صلح سازی را نشان دهد. ظرفیت: قدرت منطقه ای باید ظرفیت و توانایی پذیرش رهبری منطقه را داشته باشد. پذیرش: قدرت منطقه ای لازم است از سوی همسایگان منطقه ای خود به صورت رهبر مسئول در قبال امنیت منطقه پذیرفته شود. البته شاید پذیرش فرامنطقه ای نیز ضرورت داشته باشد به این معنی که در بین دولت های خارج از منطقه مقبولیت داشته باشد پذیرش و حمایت فرامنطقه ای، به ویژه از سوی قدرت های جهانی بسیار با اهمیت است.

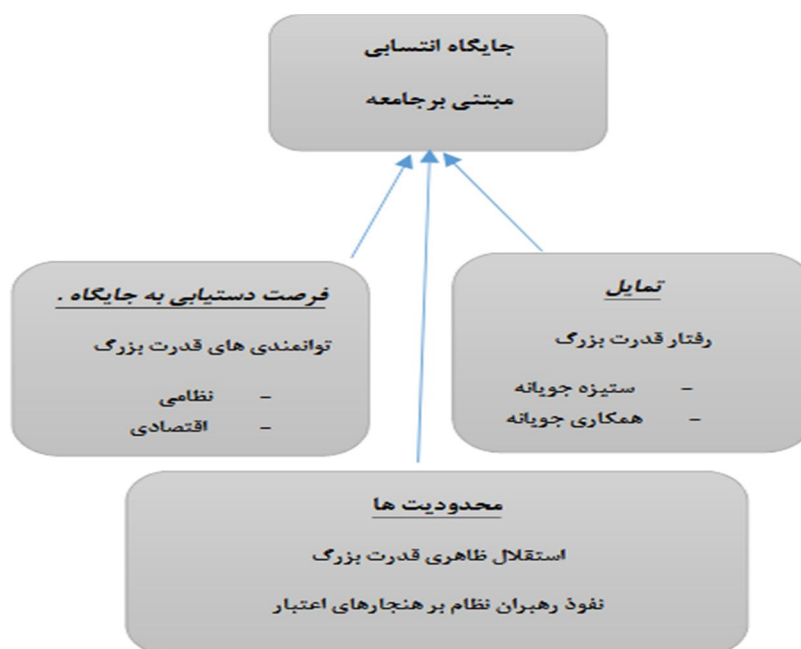
دانیل فلیمز از دیگر محققان موضوع قدرت منطقه ای در تعریف و تمییز قدرت های منطقه ای از چهار معیار اساسی استفاده می کند

جدول ۱. مؤلفه های قدرت منطقه ای از دیدگاه فلیمز (قنبرلو، ۱۳۸۸: ۶۰)

شرایط کلی اجزای مهم	مؤلفه ها
۱ طرح ادعای رهبری	رهبری امنیت و ثبات منطقه رهبری رشد و توسعه اقتصادی منطقه
۲ منابع ضروری قدرت	مادی: نظامی اقتصادی، فنی، جغرافیایی و.... غیر مادی: اصول اخلاقی ارزش ها هنجارها و....
۳ ابزارهای سیاست خارجی	اجباری (مادی یا غیر مادی) ترغیبی (مادی یا غیر مادی)
۴ پذیرش از سوی دولت های ثالث	دولت های منطقه قدرت های ذی نفوذ فرامنطقه ای

بسیاری از صاحب نظران این حوزه، تأکید بر منطقه و نقش برتر یک دولت به عنوان قدرت برتر در آن منطقه را دارند. کشوری که بخواهد قدرت برتر باشد، باید دارای نفوذ محسوس در ساختار معادلات منطقه ای داشته باشد. همچنین باید دارای توانایی های محسوس در حوزه های مختلفی مانند اقتصاد، فرهنگ، امور نظامی و برتری جمعیتی داشته باشد و نسبت به محیط امنیتی خود در منطقه حساس باشد. از سوی دیگر، ولگی و همکاران نیز دو شاخص در تعریف قدرت منطقه ای را مورد ارزیابی قرار داده است: الف: اصل شناسایی جایگاه و انتساب (خود ادعایی - پذیرش

ازسوی دیگران) ب: ملزومات جنگ و صلح. از دیدگاه آن‌ها، جایگاه "عزت نفس و احترام اجتماعی" به شمار می‌آید که معمولاً موجب ایجاد نفوذ می‌شود. تنها تعداد معدودی از محققان روابط بین‌الملل نگران «جایگاه» هستند، چرا که ظاهراً ارتباط چندانی با اقدامات صورت گرفته تحت آنارشی دولتهای حاکم ندارد (ولگی و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۴). محققانی که به سیاست قدرت‌های بزرگ، توجه دارند فرض می‌کنند که جایگاه کشورها از مهمترین دغدغه‌های آنان در سلسله مراتب بین‌المللی است و هیچ یک از آن‌ها از جایگاه کنونی خود راضی نیستند و تمام آن‌ها آماده جنگ به منظور کسب تسلط هستند. جایگاه با آن چه رابرت گیلپین "اعتبار" می‌داند و آن را به عنوان شهرت برای قدرت و به ویژه قدرت نظامی تعریف می‌کنند، تفاوت ندارد. در حوزه گسترده تر روابط بین‌الملل، جایگاه علاوه بر این که از نظر اعمال قدرت در نظر گرفته می‌شود، در مورد اهمیت بیشتر برخی کشورها از دیگران نیز است که از لحاظ عینی تعیین می‌شود. کشور دارای توانمندی‌های بالا، می‌بایست برای تعقیب منافعش در روابط بین‌دولتی، سیاست خارجی گسترده در فراسوی همسایگان و منطقه خود استفاده کند و به شکل نسبی و به طور مستقل از قدرت‌های بزرگ دیگر به دنبال گسترش نفوذ بین‌المللی باشد. از سوی دیگر، این جایگاه زمانی به یک دولت منتسب می‌شود که توسط سیاست‌گذاران داخلی در سیاست‌های اعلامی و اعمالی ابراز و نمود پیدا نموده و همچنین از سوی دیگر دولت‌ها در جامعه بین‌المللی مورد تأیید گردد، امری که به آن انتساب گفته می‌شود که خود به صورت فرایندی سه‌گانه شکل می‌گیرد: نخست، انتساب می‌تواند به نحوی رخ دهد که دولت‌ها در نظام بین‌الملل، گروهی از دیگر دولت‌ها را به عنوان دولت‌های در حال به دست آوردن جایگاه قدرت بزرگ مورد شناسایی قرار دهند. ما این فرایند را به عنوان انتساب گروهی می‌نامیم. فرآیند دوم زمانی است که دولت به وسیله دیگر دولت‌های متعلق به باشگاه قدرت‌های بزرگ و یا در حال ظهور مورد شناسایی قرار گرفته و پذیرفته شود (انتساب جایگاه درون‌گروهی). سوم انتساب جایگاه می‌تواند به وسیله خود ارجاعی اتفاق بیفتد. در حقیقت، «جایگاه» اگر توسط خود دولت مورد ادعا قرار نگیرد، معمولاً توسط دیگران منتسب نمی‌شود (همان: ۹).



نمودار ۱: شرایط تأثیرگذار بر انتساب جایگاه (ولگی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱)

فرصت و تمایل دستیابی به جایگاه

قدرت منطقه‌ای باید مایل به بهره‌مندی از توانمندی‌های خود برای رسیدن به اهداف سیاست گسترده در منطقه باشد. تمایل به کسب جایگاه با به کارگیری سطح تعامل یک کشور با دیگران در منطقه با کاربرد پایگاه داده‌های یکپارچه برای تحلیل رویدادها سنجیده می‌شود. قدرت منطقه‌ای احتمالاً در واکنش به میزان همکاری‌های منطقه‌ای با درگیری‌های موجود در آن منطقه جغرافیایی خاص، رفتاری همکاری‌جویانه یا ستیزه‌جویانه را در پیش می‌گیرد. تعداد انگشت‌شماری از کشورها نیز دارای سطوح همواره بالای فرصت دستیابی به جایگاه هستند؛ اما عملکرد موفق‌تری در سطوح بالای غیر معمول اقدامات سیاست خارجی ندارند.

کاربرد معیارهای فرصت دستیابی و تمایل به کسب جایگاه مدنظر، در منطقه متفاوت است. برخی کشورها از هر دو مورد توانمندی و تمایل غیرمعمول بسیار برای کسب جایگاه برخوردارند؛ لیکن کشورهای دیگر از یکی از این دو مورد در حد بالایی برخوردارند. با توجه به این تنوع، به کدام کشورها جایگاه اعطا می‌شود؟ علاوه بر این، آیا جایگاه انتسابی اساساً برای قدرت‌های منطقه خودکار عمل می‌کند؟ شناخت این موضوع که گروه‌های مختلف کشورها از توانایی انتساب جایگاه برخوردارند، در مبحث جایگاه حائز اهمیت است. کنشگران در منطقه، کشورهای در

خارج از منطقه و خود کشور، می‌توانند جایگاه را اعطا کنند. انتساب جایگاه در درون منطقه، دلالت بر شناسایی کشور و اهمیت و نقش آن است. برخورداری از جایگاه انتسابی جهانی با شناسایی از جانب جامعه جهانی، مؤید مشروعیت کشور به عنوان قدرتی منطقه‌ای است. شناسایی نقش قدرت منطقه‌ای، این فرصت را در اختیار کشور قرار می‌دهد تا نماینده مسائل منطقه‌ای در سطح جهانی باشد. در نهایت، خود انتسابی بیانگر انگیزه و علاقه است که آیا کشوری قصد دارد نقش قدرت منطقه‌ای را ایفا کند؟

جایگاه را در کنار دو بعد سفرهای دولتی و ارتباطات دیپلماتیک می‌سنجیم. سفرهای دولتی اقدامی نمادین بیانگر تمایل کشور به مشورت با کشور دیگر دارای اهمیت احتمالی است؛ لیکن حضور سفارتخانه‌ها بیانگر درک اهمیت اعزام سفیر به کشوری دیگر است. جایگاه انتسابی منطقه‌ای و جهانی را جدا از جایگاه انتسابی در منطقه و نظام بین‌الملل می‌سنجیم که معمولاً شامل دو نوع مختلف منابع جایگاه مبتنی بر جامعه برای قدرت‌های منطقه‌ای است. کشوری دارای جایگاه منطقه‌ای تلقی می‌شود که تعداد سفارتخانه‌های در داخل آن یا سفرهای دولتی کنشگران منطقه‌ای سنجیده می‌شود.

بعد دوم جایگاه انتسابی مربوط به جایگاه سازگار است. در بعد سلبی، جایگاه ناسازگار قدرت‌های منطقه‌ای را چنین مفهوم سازی می‌کنیم که کشوری از جایگاه انتسابی در هر دو سطح منطقه‌ای و جهانی برخوردار نیست. با وجودی که یک کشور ممکن است از تمام ظرفیت‌های لازم برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای برخوردار باشد، این جایگاه زمانی عینیت می‌یابد که علاوه بر ظرفیت‌های مادی و اقتصادی، سایر بازیگران دولت‌های منطقه‌ای توانمندی و برتری آن را به عنوان قدرت منطقه‌ای به رسمیت شناخته و اعتبار لازم در منطقه را به او بدهند. با این حال یک قدرت منطقه‌ای با وجود برخورداری از برتری تسلیحاتی نظامی و اقتصادی و همچنین اعتبار و پذیرش لازم در منطقه خود ممکن است در سطح نظام بین‌الملل از قدرت محسوس و قابل توجهی برخوردار نباشد.

فیلیپ نیل در مقاله خود از این وضعیت با عنوان به رسمیت شناختن و اعتباردهی نام می‌برد که به معنای روندهای بین‌الذهانی است که از طریق آن‌ها دولت به عنوان عضو قابل احترام جامعه (اجتماع) دولت‌ها پذیرفته شده و هویت می‌یابد. وی به رسمیت شناختن را فراتر از منزلت تعریف می‌کند؛ یک فرایند ذهنی که هویت و منافع دولت‌ها را شامل می‌شود؛ بنابراین علاوه بر

منزلت، ارزش‌ها و منافع یک دولت که ممکن است با منافع جهانی سایر دولت‌ها از همزمانی و انطباق مورد انتظار برخوردار نباشد، نیز اهمیت می‌یابد. این تعبیر به درک برسازانه از روابط بین‌الملل و نظم نزدیک است. با توجه به نقش و مسئولیت‌پذیری فزاینده برخی از دولت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای، این قدرت‌ها به خصوص قدرت‌های منطقه‌ای جهان جنوب مایل‌اند که نقش فعالانه‌تری در نظام جهانی ایفا نموده و عاملان تغییر در این نظام باشند. رهبران منطقه‌ای نماینده یک منطقه هستند و چشم‌انداز و انتظارات یک منطقه خاص را دنبال می‌کنند و در نتیجه خواهان سهم متناسب نسبت با ظرفیتشان برای اثرگذاری، بازتوزیع ثروت، منزلت و قدرت در اقتصاد سیاسی جهانی و ایفای نقش ویژه در حکمرانی جهانی‌اند؛ علاوه بر این، قدرت‌های منطقه‌ای عصر حاضر نیز به دنبال تغییر در برخی رژیم‌های بین‌المللی و ایجاد نظم اقتصادی بین‌المللی جدید مبتنی بر رفع نابرابری‌ها در توزیع قدرت ثروت و کسب امتیازات انحصاری در اقتصاد سیاسی جهانی برای خود و متحدین خویش‌اند. بهترین جا برای نمایش پرستیژ در سیاست بین‌الملل، شورای امنیت سازمان ملل است و به همین دلیل است که برخی قدرت‌های نوظهور نظیر برزیل و هند و آفریقای جنوبی خواستار عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل شده‌اند. آن‌ها مایل‌اند که از این طریق بر اعتبار، پرستیژ و سهم خود در نظم بین‌الملل بیفزایند (موسوی، ۱۴۰۰: ۱۵۰).

قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور آفریقای جنوبی

کشور آفریقای جنوبی از نظر موقعیت جغرافیایی، در جنوبی‌ترین نقطه قاره آفریقا واقع شده است که با در اختیار داشتن نقطه ژئوپلیتیک (دماغه امیدنیک) - محل تلاقی آب‌های اقیانوس هند و اقیانوس اطلس - از موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی برخوردار است. این کشور از سمت جغرافیایی جنوب، جنوب غربی و جنوب شرقی با آب‌های اقیانوس هند و اطلس احاطه شده است و با شش کشور همسایه است که از شمال غربی با نامیبیا، از شمال با بوتسوانا و زیمبابوه، از شمال شرقی با موزامبیک و از شرق با سوازیلند همسایه است و کشور لسوتو نیز در درون خاک آفریقای جنوبی از چهار طرف با این کشور هم مرز است. مساحت این کشور ۴۷۰،۹۷۹ مایل مربع یا ۱،۲۱۹،۹۱۲ کیلومتر مربع است. این کشور - کشوری که امروز به جمهوری آفریقای جنوبی موسوم است - با سرحدات فعلی آن در سال ۱۹۱۰ میلادی از اتحاد چهارایالت به وجود آمد که هر چهار ایالت آن توسط مهاجران سفیدپوست شکل گرفته بودند. این اتحادیه، در سال ۱۹۳۱ توسط

بریتانیا در کشورهای کامنولث به رسمیت شناخته شد؛ اما در اکتبر ۱۹۶۰ پنجاه درصد از مردم سفیدپوست آفریقای جنوبی طی یک referendum به تبدیل اتحادیه آفریقای جنوبی به یک جمهوری، رأی موافق دادند و این رأی در تاریخ ۳۰ ماه می ۱۹۶۱ به مرحله اجرا در آمد. به همراه این تحول، کشور آفریقای جنوبی از جرگه کشورهای مشترک المنافع خارج گردید. از آن تاریخ این کشور تا سال ۱۹۹۴ دارای سیستم جمهوری بود که بر اساس آپارتاید اداره می شد، پس از انتقال قدرت در سال ۱۹۹۴ سیستم جمهوری ادامه یافت؛ اما حکومت بر اساس سیستم دموکراتیک غیرنژادی اداره می شود. این کشور طی دو جنگ جهانی اول و دوم در راه منافع لندن می جنگید، به دنبال تحولات بعد از جنگ دوم جهانی، «حزب ملی» که در آن هلندی های مهاجر اکثریت داشتند، توانستند با وضع یک سلسله قوانین ضد بشری تحت عنوان آپارتاید با "جبر تاریخ" به مقابله برخیزند و از موج استقلال طلبی مردم آفریقای جنوبی جلوگیری کنند. تاریخ دوره آپارتاید در آفریقای جنوبی را می توان قهقریایی از یک مقاومت مصمم در مقابل بسیاری از ایده ها، طرز تلقی ها و فناوری های جهانی و اغلب غربی دانست که بعد از جنگ جهانی دوم در دیگر نقاط دنیا در حال نشوونما بود، برشمرد. هدف رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی به جای حرکت به سوی برابری نژادی معطوف به تقویت و دستیابی به رویه های جداسازی و اجحاف بود؛ به جای پذیرش و تطابق یافتن با فناوری های نوین و شیوه های مدیریت جدید، آفریقای جنوبی انزوا گزید (برگر وهانتینگتون، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

کشف معادن الماس در سال ۱۸۶۷ و کشف طلا در سال ۱۸۸۶ نقطه شروع رشد آفریقای جنوبی و درآمدن آن به صورت مقتدرترین کشور سرمایه داری قاره آفریقا محسوب می شود و از همانجا بود که رشد و قدرت گرفتن بورژوازی آفریقای جنوبی نیز آغاز گردید. این کشفیات باعث شد که وضع آفریقای جنوبی به کلی عوض شود و از یک مستعمره فقیر بریتانیا که فرصت های سرمایه گذاری و برداشت سود در آن اندک یا هیچ بود، تبدیل به گل سرسبد بازارهای پولی جهان گردد. سیل سرمایه از خارج به سوی آفریقای جنوبی سرازیر گردید. البته بیشترین قسمت این نهر از امپراتوری بریتانیا سرچشمه می گرفت. سرمایه گذاری در صنعت اکتشاف و استخراج طلا از ۱۶ میلیون راند در سال ۱۸۸۱ به ۲۰۸ میلیون راند در فاصله سال های ۱۸۸۷ تا ۱۹۰۵ رسید (لاگوما، ۱۳۶۰: ۱۴۸). روند اکتشاف معادن و سود ناشی از آن طوری بود که گروهی معتقد بودند که گویی همه فلزات سنگین رسوب کرده و ته قیف آفریقا جمع شده باشند» (لیچ، ۱۳۶۶: ۲۵). آفریقای

جنوبی بزرگ‌ترین صادرکننده طلا (که معمولاً حدود ۴۰ درصد صادرات آفریقای جنوبی را تشکیل می‌دهد) در جهان است و دارای ۴۰ درصد از کل ذخائر طلای جهان و ۲۸ درصد از کل تولید طلا در جهان است. از آفریقای جنوبی به‌عنوان ملت رنگین‌کمان یاد می‌شود. درباره موقعیت و شرایط کشور آفریقای جنوبی می‌توان گفت که در حال حاضر در منطقه جنوب قاره آفریقا هیچ کشوری توانایی به چالش کشیدن آفریقای جنوبی را ندارد. این کشور دارای برتری ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی به سایر همسایگان خود است. در این منطقه، آفریقای جنوبی هیچ رقیبی در اندازه جمعیت با تولید ناخالص داخلی ندارد. آفریقای جنوبی در بیشتر مواقع قطب فعالیت اقتصادی در منطقه جنوب آفریقا است و به احتمال زیاد در آینده نزدیک و میان مدت به این امر ادامه خواهد داد. برتری اقتصادی این کشور از نظر تولید ناخالصی داخلی و تولید صنعتی تقریباً مسلم است. آفریقای جنوبی تقریباً ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی منطقه را به خود اختصاص داده است. موازنه تجاری حدود ۷ بر ۱ به نفع این کشور است. به طور کلی، تولید اقتصادی آفریقای جنوبی به حدود ۱۶۰ میلیون دلار آمریکا (در سال ۲۰۰۴) می‌رسد، در حالی که سیزده کشور دیگر در این منطقه مشترکاً تنها حدود ۳۳ میلیون دلار آمریکا تولید می‌کنند از طرفی آفریقای جنوبی نصف راه‌های آسفالته و راه‌آهن منطقه و هفت بندر بزرگ منطقه را در اختیار خود دارد. آفریقای جنوبی با فاصله زیاد بزرگترین مصرف‌کننده برق است و ۸۲ درصد همه مصرف برق منطقه را به خود اختصاص داده است. همچنین این کشور دارای بزرگترین ارتش منطقه و از نظر فناوری قطب منطقه جنوب قاره آفریقا به شمار می‌رود. علاوه بر برتری اقتصادی و نظامی آفریقای جنوبی دارای بهترین مؤسسه‌های دانشگاهی با بالا بالاترین میزان ورود دانشجویان در کل قاره آفریقا است (انگشت بافت، ۱۴۰۲: ۲۳).

فرصت، ظرفیت و پویایی داخلی

یکی از لحظات تاریخی در در اواخر قرن بیستم ظهور دموکراسی چندحزبی و غیرنژادی در آفریقای جنوبی بود که با آن تحریم‌های بین‌المللی طولانی مدت این کشور پایان داده شد. دو عامل اساسی در بازگشت آفریقای جنوبی به سوی سیستم دموکراتیک ایفای نقش نمود: ۱- انتقال قدرت به صورت دموکراتیک؛ ۲- پایان جنگ سرد. در آفریقای جنوبی پس از جنگ جهانی دوم، مسائل ایدئولوژیکی جنگ سرد و سیاست‌های داخلی، سیستم آپارتاید را حفظ کرده

بود (Schraeder, 2002: 253). با فروپاشی جنگ سرد، پایان سیستم آپارتاید و تغییر نوع ایدئولوژی سیاسی، هویت سیاسی کشور آفریقای جنوبی و نوع سیاست اعلامی و اعمالی آن نیز دگرگون شد و سیاست‌گذاران به باز تعریف مسائل امنیتی خود پرداختند. در سال ۱۹۹۴، نلسون ماندلا به عنوان اولین رئیس جمهور دموکراتیک و مردمی آفریقای جنوبی انتخاب گردید و این خود نقطه تأثیرگذار در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. به طوری که از این تحول (انتقال قدرت به دموکراسی و سقوط آپارتاید) به عنوان یک معجزه یاد می‌گردد و ماندلا هم به عنوان یک فرشته قدیس نامیده می‌شود که این کار را انجام داد. این تحول، خود تأثیرگذاری یک فرد را بر ساختار سیاسی و همچنین ایجاد ساختار جدید را نشان می‌دهد. با انتخاب ماندلا، وضعیت تنفر تغییر یافت و این کار در دو بعد داخلی و خارجی به طور همزمان پیگیری شد در بعد داخلی سیاست آشتی ملی را در پیش گرفته شد. کمیسیون اعتماد و مصالحه آفریقای جنوبی نمونه فوق العاده‌ای در مورد آشتی ملی بود، این کمیسیون، عدالت و مصالحه ساختاری را فراهم کرد که باعث گردید با تقسیمات داخلی باقیمانده در آفریقای جنوبی مقابله کرده و پیروزی‌های طولانی مدتی را در زمینه دموکراسی جدید به وجود آورد (برگس ۱۳۹۰: ۴۷۱).

در مقدمه قانون اساسی، بعد داخلی و خارجی و همچنین کسب جایگاه به حق جزو وظایف کارگزاران و ساختار سیاسی تعریف گردیده است:

" التیام بخشیدن به زخم‌ها و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی گذشته و استقرار جامعه‌ای متکی بر ارزش‌های دموکراتیک، عدالت اجتماعی، و حقوق بنیادی بشر؛ - بهبود کیفی حیات تمام شهروندان و آزاد کردن ظرفیت‌های بالقوه همه افراد؛ - بنیانگذاری جامعه‌ای دموکراتیک و باز که در آن دولت مبتنی بر اراده مردم باشد و تمامی شهروندان به طور برابر از طرف قانون حمایت شوند و همچنین بنای یک آفریقای جنوبی متحد و دموکراتیک که بتواند جایگاه بحق خود را به عنوان مملکتی با حق حاکمیت در میان خانواده ملت‌ها به دست آورد " (Constitution of The Republic South Africa, 1996:3)

در قانون اساسی، سیاست خارجی آفریقای جنوبی در راستای تبدیل کشور به ابرقدرت منطقه ای براساس اصول زیر تعریف گردید: ۱- انعکاس روابط طولانی با جامعه بین‌الملل؛ ۲- انعکاس میراث غنی بین‌الملل؛ ۳- علایمی برای مشارکت خلاقانه در آینده آفریقا. بر این اساس اصول

اعلام شده سیاست خارجی آفریقای جنوبی شامل: تشویق دموکراسی و احترام به حقوق بشر، تلاش جهت ممانعت از بروز درگیری و تشویق به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، ترویج توسعه پایدار و فقرزدایی تعریف و تبیین گردیدند. به عبارت دیگر، آفریقای جنوبی پیرو سیاست عدم تعهد بوده و با حضور فعال و اصل جهان‌گرایی در مجامع بین‌المللی نظیر سازمان ملل تلاش می‌کند که چهره مستقلی از خود ارائه دهد؛ لذا علاوه بر ترمیم و توجه به سیاست داخلی، پس از آپارتاید، سیاست حمایت از حقوق بشر سرلوحه سیاست خارجی آفریقای جنوبی قرار گرفت. با تغییر ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی و ایجاد فضای جدید در این کشور و با توجه به روی کار آمدن کارگزاران جدید، سیاست جهان‌گرایی در اولویت قرار گرفت و ضمن برقراری روابط با تمامی کشورها، سیاست "اضافه کردن" را در دیپلماسی خود قرار داد و با توجه به هویت ابرازی خود در نظام بین‌الملل، کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل، خواستار ایفای نقش بیشتر این کشور در معادلات جهانی گردیدند. این کشور که زمانی عامل ناامنی در منطقه بود به عامل امنیت و برقراری صلح در منطقه تبدیل شد و در فعالیت صلح‌بانی شرکت کرد و فعالیت‌های خود را از امنیت به سمت توسعه تغییر داد.

به عبارتی، با از بین رفتن عوامل اصلی اصطکاک در جنوب آفریقا و روی کار آمدن یک حکومت مردمی در آفریقای جنوبی به رهبری کنگره ملی آفریقا، نگرش جدیدی تحت عنوان همگرایی منطقه‌ای بجای خصومت و دشمنی‌های قبلی پدید آمد. در رهیافت جدید، پرتوریا مایل بود به عنوان کانون همگرایی منطقه‌ای، جنوب آفریقا را بسوی سعادت و خوشبختی جمعی رهنمون سازد. این کشور پس از آپارتاید به عنوان یک قدرت متوسط در صدد ارائه راه حل بحران‌ها از طریق چند جانبه‌گرایی برآمد تا موقعیت خود را از این طریق گسترش دهند (Cilliers, 1999:7). در دوره پس از جنگ سرد، به دنبال تغییر در محیط جهانی، محیط سیاسی آفریقای جنوبی نیز تغییر کرد. دیگر نه تنها سیاست خارجی، براساس سیاست‌های جنگ سرد قرار نداشت؛ بلکه در جهت دموکراسی، حقوق بشر، حرکت به سمت حکومت مطلوب به پیش می‌رفت که این عوامل مقدمات صلح و ثبات، رشد اقتصادی و توسعه پایدار را در منطقه فراهم کرد. در این راستا تغییرات اساسی در سیاست خارجی و امنیتی آفریقای جنوبی به وجود آورد؛ بنابراین، این کشور که در زمان نه چندان دور به عنوان یک کشور منفور معروف بوده است، در تلاش است تا به شبکه اقتصادی و ارتباطی جهان تبدیل شود. البته این، بدین معنا نیست که آفریقای جنوبی تمام

این منابع را پس از آپارتاید به دست آورده است؛ بلکه حتی در زمان آپارتاید، آفریقای جنوبی از طریق بی‌ثبات‌سازی سراسری کشورهای خط مقدم تا فراهم کردن مشاغل معدنی برای کارگران مهاجر همان کشورها نفوذ زیادی بر توسعه سیاسی و اقتصادی منطقه داشته است. اگر آفریقای جنوبی به این موفقیت دست یافت، ناشی از ثبات سیاسی منطقه و رشد اقتصادی بود (Kennedy, 1996:46)

عامل شناسا (تغییر تصورات ادراکی، تمایل و پذیرش)

ادعا برای رهبری آفریقا چیز جدیدی نیست و در دوران آپارتاید نیز به رغم موفقیت محدود چنین ادعایی صورت گرفته بود. تحریم‌ها مانع از همکاری اقتصادی شدند و به لحاظ منطقه‌ای، به اتحادیه گمرکی آفریقای جنوبی محدود بودند که امکان تجارت بدون تعرفه را میان همسایگان نزدیک آفریقای جنوبی فراهم می‌کرد. آفریقای جنوبی حتی قبل از فروپاشی آپارتاید، به دلایل گوناگون مانند وضعیت جغرافیا، رویکردها و سیاست‌های متناسب با شرایط دوران جنگ سرد، منابع فراوان و... شرایط کشور دارای قدرت متوسط بود؛ اما به دلیل اتخاذ سیاست آپارتاید، عدم شناسایی توسط دیگران و عدم ابراز از سوی این کشور به دلایل مشکلات داخلی و خارجی و سیاست‌های مقاومت همسایگان، منطقه و بین‌الملل امکان تحقق و هم‌افزایی این پتانسیل‌ها فراهم نشده بود. امری که با فروپاشی نظام آپارتاید و اقدامات اعلامی و اعمالی کارگزاران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی جامه عمل به خود گرفت. در مقاله‌ای در مجله فارین افرز در سال ۱۹۹۶، پال کندی، کشورهای محوری در جهان را از دیدگاه آمریکا شامل موارد ذیل می‌داند: ۱- مکزیک؛ ۲- برزیل؛ ۳- آفریقای جنوبی؛ ۴- الجزایر؛ ۵- مصر؛ ۶- ترکیه؛ ۷- پاکستان؛ ۸- هند؛ ۹- اندونزی (Ibid). وی در این مقاله معتقد است که جهان براساس این محورها اداره می‌شود و آمریکا نیز منافع خود را براساس این محورها تنظیم می‌کند. بی‌وود از دیگر محققین، کشورهایی که دارای شرایط متوسط از لحاظ تولید ناخالص داخلی هستند را، در رده قدرت‌های متوسط نام می‌برد از نظر او این کشورها عبارتند از: ۱- ایتالیا؛ ۲- چین؛ ۳- کانادا؛ ۴- برزیل؛ ۵- اسپانیا؛ ۶- هلند؛ ۷- هند؛ ۸- لهستان؛ ۹- استرالیا؛ ۱۰- مکزیک؛ ۱۱- بلژیک؛ ۱۲- سوئد؛ ۱۳- سوئیس؛ ۱۴- عربستان سعودی؛ ۱۵- جمهوری چک؛ ۱۶- نیجریه؛ ۱۷- اتریش؛ ۱۸- دانمارک؛ ۱۹- ترکیه؛ ۲۰- آرژانتین؛ ۲۱- کره جنوبی؛ ۲۲- آفریقای جنوبی؛ ۲۳- اندونزی؛ ۲۴- ونزوئلا؛

۲۵- رومانی؛ ۲۶- نروژ؛ ۲۷- فنلاند؛ ۲۸- مجارستان؛ ۲۹- پاکستان؛ ۳۰- الجزایر؛ ۳۱- ایران (Wood, 1998:17). در تقسیم‌بندی او در منطقه جنوب آفریقا تنها آفریقای جنوبی به عنوان قدرت متوسط مطرح استمارتین وایت است. او همچنین مصر، عراق، عربستان سعودی در جهان عرب و آرژانتین و برزیل در آمریکای لاتین را جزو قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای می‌داند. (Wight 1979:63). بعضی از محققین (مانند فیلیپ نیل) معتقدند که اهداف آفریقای جنوبی شبیه اهدافی همانند قدرت‌های متوسط در سیاست بین‌الملل همچون شوراهایی مانند سوئد و کانادا است؛ اما گروهی دیگر مانند مک گوان (Gowan, 1998) معتقد هستند که آفریقای جنوبی شبیه کشورهای پیرامونی است که هژمونی آن توسط کشورهای منطقه پذیرفته شده است. بسیاری از نویسندگان، معتقدند که آفریقای جنوبی با تغییر دموکراتیک به سوی تبدیل شدن به قدرت بالقوه اقتصادی پیش می‌رود؛ زیرا این کشور از زیرساخت‌های اقتصادی و منابع گسترده برخوردار است و توانایی ایفای نقش حیاتی در قاره را داراست. به‌طوری که ۷۵ درصد از درآمد اقتصادی جنوب آفریقا متعلق به این کشور است.

او یوید اوستروند^۱ معتقد است که معیار قدرت بزرگ منطقه‌ای، تقویت نظامی و اقتصادی است. علیرغم اینکه چندین کشور دارای ویژگی قدرت بزرگ منطقه‌ای هستند، این قدرت‌ها در اروپا، (روسیه، فرانسه و بریتانیا) در خاورمیانه و شمال آفریقا هستند؛ اما این قدرت‌ها در نوسان است. از لحاظ کشورهای عربی، اتحادیه عرب دارای این ویژگی است. در بعد نظامی، اسرائیل قدرت بزرگ منطقه‌ای است. در جنوب آسیا، هند (جمعیت، فعالیت‌های نظامی و اقتصادی) و تا حدودی پاکستان، جنوب شرق آسیا اندونزی و تا حدودی تایلند و فلیپین، در شرق آسیا روسیه، چین و ژاپن، و در آفریقای جنوب صحرا، نیجریه و آفریقای جنوبی دارای این شرایط هستند (Osterud, 1992:13). هانتینگتون نیز ایران و آفریقای جنوبی را در سطح قدرت‌های درجه دوم ذکر می‌کند. وی ایران را در جنوب غرب آسیا و آفریقای جنوبی و نیجریه را در آفریقا دارای این ویژگی ذکر می‌کند (Huntington 1999:36). آفریقای جنوبی را چه به خاطر موقعیت سلسله مراتبی و چه نفوذ در امور جهان و چه به خاطر دیپلماسی ویژه، می‌توان به طور منصفانه یک قدرت متوسط نامید. آندره کوپر معتقد است که دیپلماسی قدرت متوسط، دلالت دارد بر حجم معینی از سیاست خارجی متکی بر دستیابی به نهادهای چند جانبه و همکاری در نظم جهانی

1 - Oyvind Osterud

(Nel, 2000:45) کوهن نیز خاطر نشان می‌سازد که دولت دارای قدرت متوسط، دولتی است که رهبران آن متوجه می‌شوند که به تنهایی نمی‌توانند نقش مؤثری داشته باشند؛ اما ممکن است تأثیرات سیستماتیک را بر سیستم بین‌الملل داشته باشند، حجم فعالیت‌های منطقه به شدت گسترش یافته و فراتر از منطقه پیش رفته است و این نوع فعالیت‌ها را به شدت می‌توان ناشی از تعامل بین سیاست‌های داخلی و خارجی نام برد، علیرغم سیاست‌های نامنظم و غیرطبیعی، سیاست آفریقای جنوبی در پویایی قدرت متوسط در حال ظهور در جهان در حال توسعه انعکاس دارد (Westhuizen 1998:436). وندر وستھیوزن قدرت‌های متوسط را براساس تولید ناخالص داخلی تعریف می‌کند و معتقد است که آفریقای جنوبی از این جنبه قابل مقایسه با مکزیک و برزیل در آمریکای مرکزی و لاتین، اندونزی و مالزی در جنوب شرقی آسیا، اسرائیل و ایران در خاور میانه است (Ibid). علاوه بر این، در اصطلاحات منطقه‌ای، آفریقای جنوبی یک قدرت منطقه‌ای به شمار می‌آید؛ زیرا که اقتصادش سه برابر بزرگتر از مجموع اقتصاد کشورهای سادک^۱ است، این کشور در سال ۱۹۹۳ (همزمان با آپارتاید) ۱۹۹۳، ۲۷ درصد از تولید ناخالص داخلی قاره آفریقا، ۴۱ درصد از تولید ناخالص داخلی آفریقای زیر صحر و ۶۴ درصد از تولیدات زیر خط استوا را دارا بود، وی معتقد است که علیرغم هزینه‌های کلان اقتصادی در بعد بازسازی داخلی و کاهش هزینه‌های نظامی در سال‌های اولیه پس از آپارتاید، این کشور قدرت برتر منطقه‌ای به شمار می‌رود. این چنین سطحی از قدرت منطقه‌ای در بحران‌هایی مانند بحران قانون اساسی لسوتو و بحران آنگولا، بحران کنگو و دیپلماسی خاموش در مقابل زیمبابوه خودش را نشان داده است (Ibid). وزن اقتصادی و نظامی آفریقای جنوبی به ناچار سرنوشت منطقه را شکل می‌دهد؛ علاوه بر این، بسیاری از محققین این کشور را با دارا بودن مشکلات داخلی، به عنوان قدرتی متوسط با توانایی محدود توصیف می‌کنند (South Africa Post Apartheid Foreign Policy, 2005:2)، اگرچه آفریقای جنوبی در منطقه بزرگترین قدرت اقتصادی است؛ اما در سطح جهانی از لحاظ اقتصادی، یک قدرت متوسط و در شاخص‌های برنامه صنعتی‌شدن سازمان ملل، در رده کشورهای متوسط توسعه انسانی قرار دارد که آن را فراتر از کوبا و نزدیک جمهوری دومینیک و

1. Southern African Development Community(SADC)

سری لانکا قرار داده است، این نشان از طبیعت پردرد سر اقتصادی و پایه‌های اجتماعی‌اش دارد (Lepere, 1999:1).

با تحولات ذکر شده این کشور بلافاصله، پس از آپارتاید یک‌سری اهداف استراتژیک را برای تبدیل شدن به یک بازیگر مهم در سطح جهانی ارائه داد. بعضی از مفسرین علاقه‌مند هستند این مسأله را که آفریقای جنوبی، شوق فراوانی برای عمل به عنوان یک قدرت متوسط در سطح سیاست بین‌المللی دارد را همانند کشورهای کانادا و سوئد ارزیابی کنند. عده‌ای دیگر نیز معتقدند که رهیافت آفریقای جنوبی شبیه یک دولت شبه پیرامونی است که هژمونی آن به نقش خیرخواهانه در امور منطقه‌ای و قاره محدود می‌شود. کوهن، منطقه جنوب آفریقا را به عنوان منطقه ژئوپلیتیک در هم شکننده نام‌گذاری می‌کند، وی همچنین ۲۸ واحد سیاسی در دنیا را از جمله ایران و آفریقای جنوبی را جزو قدرت‌های درجه دوم نامگذاری می‌کند و از سه منطقه خاورمیانه، آسیای جنوب شرقی و آفریقای زیر صحرای به عنوان کمربندی از هم پاشیده نام می‌برد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۹۸). در یکی از تحقیقات، که در آن عوامل مختلف قدرت درجه‌بندی و امتیازدهی شده است، کشور آفریقای جنوبی با فاصله زیادی از کشورهای دیگر قدرت اول قاره است (اعظمی، ۱۳۸۳: ۱۴۷). قدرت‌های درجه دوم در تلاش برای گسترش حوزه‌های نفوذ در سراسر قاره هستند. این کشورها مانند کشورهایی که قبلاً مستعمره بوده‌اند (نیجریه، هند، آفریقای جنوبی) و یا مطیع یک قدرت بوده‌اند (ایران، برزیل و مکزیک) تا یک نقش پیرامونی را ایفا کنند، هر کدام به نحوی پس از جنگ سرد درصد ایفای نقش جدید و احیای نقش سابق خود برمی‌آیند (Juliet. 2002:332).

نوع ایدئولوژی سیاسی و هویت اتخاذی پساآپارتاید، نگرش کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل را نسبت به آفریقای جنوبی عوض کرد؛ به طوری که کشورهای منطقه و نظام بین‌الملل خواستار ایفای نقش بیشتری از سوی آفریقای جنوبی گردیدند؛ اما پس از مدتی ایده ژئوپلیتیک جنگ کاهش یافت و جای خود را به ژئوپلیتیک صلح، همگرایی با سیاست جهان، مذاکرات در داخل و همچنین دخالت شهروندان در سیاست خارجی داد و بافتار امنیت منطقه‌ای به شدت از ساختار منازعه به رژیم امنیتی تغییر یافت. دیگر ساختارهایی مانند کشورهای خط مقدم و کنفرانس همکاری منطقه‌ای و حتی سازمان وحدت آفریقا فلسفه وجودی خود را از دست دادند؛ در نتیجه با شرایط جدید این سازه‌ها، یا می‌بایست به فراموشی سپرده شوند و یا اینکه برای آن

کارویژه جدیدی تعریف گردد. با هویت جدید، کشورهای همسایه و نظام بین‌الملل خواستار ایفای نقش این کشور در منطقه و جهان گردیدند. با توجه به این نوع تغییر، آفریقای جنوبی به عضویت سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در آمد و توانست اولویت امنیت محور را به سیاست توسعه محور تغییر دهد (سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۵).

دزموند توتو نتیجه تحولات داخلی و خارجی را به شکل زیر برای آفریقای جنوبی ترسیم می‌کند:

"امروز جامعه جهانی که پیش از این با ما به عنوان دولتی منزوی و مطرود برخورد می‌کرد، با آغوش باز ما را پذیرا شده است. زمانی که پرچم جدید آفریقای جنوبی در جایگاه مخصوص، برای پیوستن به کشورهای مشترک-المنافع حمل می‌شد، ما دوباره و طی تشریفاتی جذاب و تکان‌دهنده به جمع کشورهای مشترک‌المنافع و کلیسای وست‌مینستر انگلستان پذیرفته شدیم. جهان ورزش که در بیشتر رشته‌ها ما را تحریم کرده بود، فرش قرمز برایمان پهن کرد و به ما خوشامد گفت. شهروندان آفریقای جنوبی در حال تجربه شرایط و وضع جدیدی بودند. کشور آن‌ها حالا تبدیل به کشوری پرتطرفدار شده و در کانون بحث‌های جهانی قرار گرفته بود. پیش از این، شهروندان آفریقای جنوبی که به خارج می‌رفتند، تلاش می‌کردند هویت و ملیت خود را برای جلوگیری از دیپورت شدن، مخفی نگه دارند، حالا اما، آن‌ها با سربلندی راه می‌رفتند، نشان و پرچم جدید کشورشان را روی یقه کت پیراهن خود حمل می‌کردند، با افتخار به زبان کشورشان صحبت می‌کردند و همه جا خود را به عنوان شهروند آفریقای جنوبی می‌شناساندند. آن‌ها، سرزمین‌شان را با همه محدودیت‌های نفرین‌شده، با یک انتقال صلح‌جویانه، از بیداد و بی‌عدالتی دور کرده و به دموکراسی و آزادی رساندند." (توتو، ۱۳۹۶: ۲۵)

در دهه هفتاد میلادی پرتنش‌ترین مسأله جهان پس از بحران فلسطین، مسأله آفریقای جنوبی بود. با فروپاشی آپارتاید، این کشور توانست فضای انزوای داخلی و بین‌المللی را تغییر داده و بر اساس آن از ظرفیت‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، جهت ایجاد ارزش افزوده کشور استفاده کند و این کشور را از یک کنشگر منفعل به یک بازیگر مهم در سطح منطقه جنوب آفریقا، قاره و

جهان تبدیل کند. روابط آفریقای جنوبی در دوره آپارتاید (با استثنائاتی مانند مالاوی و ساحل عاج (با بقیه آفریقا به صورت غیررسمی و خشونت‌آمیز بود و این کشور تمام تلاش خود را بر روی اروپا و ایالات متحده متمرکز کرده بود (Alden & Lepere, 2004:14). با وجود این، معرفی دموکراسی در آفریقای جنوبی سبب گردید که این کشور بتواند جایی برای خود در دنیا و همچنین در فضای قدرت نفوذی غرب ایجاد کرده و یک بار دیگر کشوری را ارائه دهد که درهایش به گونه‌ای خارق‌العاده به سوی انواع نیروهای جهانی شدن باز است (برگر و هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

آفریقای جنوبی سعی دارد از خود یک الگو برای سایر کشورهای در حال توسعه ترسیم کند. همچنین این کشور سعی دارد تا جامعه جهانی، آفریقای جنوبی را به عنوان یک قدرت متوسط و تأثیرگذار در سطح جهانی به رسمیت بشناسد. نقش رهبری آفریقای جنوبی در گذر زمان بیشتر و حتی توسط قدرت‌های بزرگ محکم‌تر شده است؛ زیرا قدرت‌های بزرگ به این حمایت‌ها و کمک‌ها نیاز دارند. طی دیدار رسمی تونی بلر از آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۹ وی با ماندلا درباره موضوع لاکربی به گفتگو پرداخت. بریتانیا روابط آفریقای جنوبی با لیبی را تنها زمانی که روشن شد که ماندلا قادر است با رهبر لیبی، معمر قذافی، درباره استرداد مظنونان به توافق برسد، قبول کرد. همچنین همتایانی مانند برزیل و هند نقش رهبری آفریقای جنوبی را می‌پذیرند. بهره‌مندی آفریقای جنوبی از چند جانبه‌گرایی به عنوان ابزاری برای هویت همکاری بین‌المللی و حل کشمکش‌ها نیازمند مقاومت در برابر فشار ایالات متحده است. آفریقای جنوبی به طرق مختلف به کشورهای آفریقایی در مقابل فشار ایالات متحده در بحث گسترش پیمان منع آزمایش هسته‌ای (۱۹۹۶) پذیرش کنوانسیون منع مین‌های ضد نفر (۱۹۹۷) نهادینه کردن دادگاه جنایی بین‌المللی (۱۹۹۸) و اقدامات یکجانبه مانند مداخله در عراق به رهبری آمریکا (۲۰۰۳) کمک کرده است (Schoeman, 2003).

امنیت و توسعه در منطقه

پس از آپارتاید، آفریقا به یک اولویت سیاست خارجی آفریقای جنوبی تبدیل شد و نقش کشور در قاره دوباره باز تعریف شد. از دیدگاه وزیر امور خارجه، آفریقای جنوبی باید نقش عمده‌ای در جنوب آفریقا و کل قاره ایفا کند. سابقه منطقه‌گرایی در جنوب آفریقا طولانی و به سال ۱۸۸۹ به کنوانسیون اتحادیه گمرکی که در سال ۱۹۶۹ به اتحادیه گمرکی جنوب آفریقا تبدیل شد،

برمی‌گردد. همچنین این منطقه به BLNS (بوتسوانا، لسوتو، نامیبیا و سوازیلند) معروف است. در کنار این اتحادیه، ایده ایجاد کنفرانس همکاری‌های توسعه جنوب آفریقا، در سال ۱۹۷۴ و همزمان با تشکیل کشورهای خط مقدم مطرح شد. در اولین دهه از فعالیت کنفرانس همکاری‌های جنوب آفریقا، سیاسی و عمدتاً اتحادیه علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و معطوف به مسائل سیاسی و امنیتی بود. بر این اساس هدف عمده کاهش وابستگی به آفریقای جنوبی بود که از طریق همکاری‌های منطقه‌ای و توسعه قابل دسترسی بود. هرچند که در دهه ۸۰ تلاش‌ها بر امور اقتصادی متمرکز شد؛ اما عملاً در دهه ۱۹۹۰ و با پایان آپارتاید و عضویت آفریقای جنوبی موضوع توسعه و همکاری‌های اقتصادی در اولویت این سازمان قرار گرفت و موضوعاتی مانند دستیابی به توسعه و رشد اقتصادی حذف و کاهش فقر، تقویت استانداردها و کیفیت زندگی مردم جنوب آفریقا مبارزه با مشکلات از طریق همگرایی منطقه‌ای و رفع موانع تجاری و آزادسازی اقتصاد کشورهای منطقه در دستور اجلاس آن قرار گرفت (بخشی، ۱۳۹۶: ۱۰۴). از مصوبات این جامعه می‌توان به همکاری و همگرایی گسترده متکی بر توازن، برابری و منافع متقابل از طریق تقویت سرمایه‌گذاری، تجارت و فعالیت‌های آزاد کارخانجات و کالاها و خدمات در درون مرزهای ملی، برقراری سیستم سیاسی، اجتماعی مشترک، تقویت بخش خصوصی، ارزش‌های اقتصاد و رقابت‌پذیر نمودن آن‌ها، گسترش دموکراسی و حکومت‌داری مطلوب احترام به قوانین و تضمین حقوق بشر، مشارکت عمومی و حذف فقر و همگرایی منطقه‌ای، صلح، امنیت به منظور ادامه همکاری و زندگی با یکدیگر در سایه صلح و ثبات نام برد.

در دهه ۱۹۹۰ و با پایان آپارتاید و عضویت آفریقای جنوبی موضوع توسعه و همکاری‌های اقتصادی در اولویت این سازمان قرار گرفت و موضوعاتی مانند دستیابی به توسعه و رشد اقتصادی، حذف و کاهش فقر، تقویت استانداردها و کیفیت زندگی مردم جنوب آفریقا مبارزه با مشکلات از طریق همگرایی منطقه‌ای و رفع موانع تجاری و آزادسازی اقتصاد کشورهای منطقه در دستور اجلاس آن قرار گرفت. این سازمان در راستای اهداف اقتصادی و سیاست‌های سازمان تجارت جهانی، پروتکل تجاری سادک را در سال ۱۹۹۶ به امضاء رسانید و از سال ۲۰۰۰ نیز آن را اجرایی نمود. این مجموعه برنامه‌های زیر را در سال ۲۰۰۳ برای تسریع همگرایی اقتصادی از جمله: تقویت تجارت بین منطقه‌ای از طریق آزادسازی تجاری، تقویت توسعه اقتصادی در کشورهای عضو، خودکفایی در منابع و ایجاد منطقه آزاد تجاری به تصویب رساند (بخشی، ۱۳۹۶:

۱۱۲). به طور کلی آفریقای جنوبی منافع اقتصادی را در منطقه و قاره براساس تغییر بازارهای جدید برای تجارت و برنامه‌های سرمایه‌گذاری طولانی مدت، برنامه‌ریزی کرده است. سه رهیافت در همکاری‌های منطقه‌ای سیاست خارجی آفریقای جنوبی عبارتند از: ۱) همگرایی بازار و یا بازار مشترک برای شرق و جنوب آفریقا، منطقه تجاری ترجیحی یا کومسا و اتحادیه گمرکی جنوب آفریقا، که در آن آفریقای جنوبی عضویت دارد؛ ۲) همکاری در مورد پروژه‌ها، در درون سادک؛ ۳) متوازن کردن منافع و تهدیدات.

در بعد امنیت منطقه‌ای نیز باید ذکر کرد که خشونت بهترین واژه‌ای است که فضای موجود بین آفریقای جنوبی و همسایگانش را در دوره قبل از سال ۱۹۹۴ توضیح می‌دهد. موضع آفریقای جنوبی در مقابل همسایگانش موضعی خشن بود و با این روش این کشور دشمنانی بیشتر از دوستان برای خودش در جنوب آفریقا به وجود آورده بود. با توجه به این مسائل و دشمنی با کشورهای همسایه جای تعجب نخواهد بود که سیاست خارجی کشور امنیت‌محور باشد. سیاست‌گذاران بیشتر وقت خود را به مسائل امنیتی اختصاص داده بودند تا کشور را از دولت‌های مخالف و دولت‌هایی متناقض که به شدت به آفریقای جنوبی وابسته بودن حفظ کند. آفریقای جنوبی از برتری نظامی در منطقه استفاده کرد تا از این طریق بتواند هم اهداف سیاست خارجی خود را تعقیب کند و هم از اقلیت سفیدپوست حمایت کند (Goga, 2003:151). آفریقای جنوبی که نتوانست بلوک منطقه‌ای را در راستای اهداف خود تشکیل دهد، سعی کرد تا با کشورهای همسایه خود به طور جداگانه وارد مذاکرات امنیتی شود، در نتیجه بی‌ثبات‌سازی آفریقای جنوبی برای اهداف زیر انجام می‌شد:

- ۱- حمایت از گروه‌های چریکی ضد دولت مانند یونیتا در آنگولا، و رینامو در موزامبیک؛
 - ۲- تخریب راه‌های ارتباطی با کشورهای خط مقدم؛
 - ۳- مداخله مستقیم در آنگولا به خاطر حمایت از یونیتا اما عمدتاً "به خاطر سرکوب و نابودی پایگاه‌های سواپو؛
 - ۴- حمله به رهبران کنگره ملی آفریقا و حتی قتل تبعیدیان در کشورهای خارج از منطقه مانند پاریس، بروکسل، استکهلم، و بمب‌گذاری در لندن.
- به طور کلی می‌توان سیاست‌های امنیتی را در دوره آپارتاید به شرح زیر بیان کرد:

۱- چندین سال جنگ وکالتی بر علیه همسایگان آفریقای جنوبی تحت برنامه "استراتژی کامل" باعث فقیرشدن منطقه شد. همسایگان آفریقای جنوبی استراتژی کامل را به عنوان بی‌ثبات‌سازی کل منطقه تجربه کردند.

۲- استراتژی کامل در نامیبیا و آنگولا به این معناست که در بیشتر مواقع این کشور از تمام نیرو برای اشغال نامیبیا (از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۹) و همچنین آنگولا (از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹) استفاده کرد. این استراتژی کامل^۱، کمتر بر علیه دولت‌های خط مقدم نظامی بود این سیاست بر علیه دولت موزامبیک حتی پس از امضاء قرار داد دو جانبه در سال ۱۹۸۴ ادامه یافت همچنین بر علیه بوتسوانا، لسوتو، سوازیلند، زیمبابوه و حکومت آفریقای جنوبی، تلاش کمتری از بعد نظامی انجام داد؛ اما فشارهای اقتصادی زیادی بر این کشورها اعمال کرد؛ این سیاست در آنگولا به شدت بعد نظامی به خود گرفت به طوری که بین سال‌های ۸۸-۱۹۸۰، حدود ۵۰۰ هزار نفر جانشان را به طور مستقیم و غیر مستقیم در جنگ از دست دادند. حکومت آنگولا در سال ۱۹۸۷ هزینه جنگ را ۱۲ میلیارد دلار برآورد کرد که این مقدار غیر از هزینه‌های دفاعی یا از دست دادن صنعت نفت آنگولا است. در موزامبیک نیز جنگ بین سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۶ باعث مرگ ۹۰۰/۰۰۰ نفر شد. در نامیبیا حدود ۱۰ هزار نفر کشته شدند (یک درصد از جمعیت کشور) و حدود ۱۰۰ نفر از جمعیت کشور به همسایگان مهاجرت کردند که از این تعداد ۷۲ هزار نفر به آنگولا مهاجرت کردند. همچنین بسیاری از زیر ساختارها در اثر حملات نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی از بین رفت. همچنین در طول این جنگ‌ها در حدود ۲۰ میلیون مین زمینی بر جای مانده بود. بر آورد از این جنگ‌ها این است که در کل ۱/۵ میلیون کشته و ۱۰ میلیون آواره بر جای گذاشته است (Williams, 2000:84). این در حالی است که ماندلا تعداد کشته شدگان را ۲ میلیون نفر می‌داند که سیاست‌های نابود کننده آپارتاید بیش از همه باعث این ویرانی می‌شد (Mandela, 1993:90). علت نظامی شدن آفریقای جنوبی ناشی از این بود که اعتقاد داشت که این کشور با جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه و حکومت‌های مارکسیستی در اوایل دهه ۱۹۷۰ برخورد می‌کند. بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۹ نیروهای نظامی آفریقای جنوبی دو برابر شدند و به بیش از ۱۰۰ هزار نفر بالغ شدند. تمام شهروندان برای مدت سه ماه آموزش می‌دیدند و در

1. Total strategy

این دوره کل نیروها شاید به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسید. حتی بانتونستان‌های بوفو، تاتسوانا، یکسی، ترانسکی و وندا، هفت هزار نیرو داشتند (Ibid). در دهه ۱۹۸۰، حدود ۱۳۰ هزار نفر در شرکت توسعه تسلیحات آفریقای جنوبی^۱ مشغول بودند اما این رقم پس از لغو تحریم به ۲۰ هزار نفر افزایش یافت (Nejac, 1995:13).

از آنجایی که آپارتاید و آفریقای جنوبی سرکوب و فشار را به کشورهای منطقه تحمیل کرده‌اند. در نتیجه جنوب آفریقا، آپارتاید در آفریقای جنوبی را عامل بی‌ثباتی می‌دانست که در حدود ۶۲/۴۵ میلیارد دلار به اقتصاد همسایگان ضربه وارد کرد (Mandela, 1993:90). در این راستا دولت موزامبیک خسارت وارده خود را توسط آفریقای جنوبی ۴ میلیارد دلار اعلام کرد که این رقم سه برابر بدهی‌های این کشور به کشورهای غربی بود (لیچ، ۱۳۶۶: ۲۵). رژیم آپارتاید به تهدیدات چریکی با اتکا به تاکتیک‌های نظامی به منظور بی‌ثبات‌سازی کشورهای همسایه که پایگاه امنی را برای چریک‌ها به وجود آورده بود، استفاده می‌کرد. این مسئله آفریقای جنوبی را در موقعیت نامناسب در برابر همسایگانش قرار داده بود و در نتیجه رژیم آپارتاید در منطقه جنوب آفریقا، دشمنانش بیشتر از دوستانش بودند و این وضعیت باعث خصومت و فضای تنش‌زا بین آفریقای جنوبی و همسایگانش شده بود؛ در نتیجه جای شگفتی نیست که اولویت اول سیاست خارجی کشور بر روی اهداف امنیت متمرکز باشد؛ در نتیجه این سیاست‌ها تعدادی از مردم از بین رفتند، آواره شدند و این سیاست بی‌ثبات‌سازی در دوران رژیم آپارتاید باعث امنیتی کردن جنوب آفریقای شد.

نقش آفریقای جنوبی در منطقه و قاره پس از ۱۹۹۴ تغییر کرد. با دولت جدید روحیه همکاری، جایگزین خشونت که زمانی رهیافت غالب در منطقه بود، گردید و بیشتر تأکیدات به سمت تعهد کشور به صلح جهانی و توافق بین‌المللی بر روی مکانیزم حل منازعات بود. با توجه به این نوع تغییر، آفریقای جنوبی به عضویت سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در آمد و توانست اولویت امنیت محور را به سیاست توسعه‌محور تغییر دهد و در فعالیتهای توسعه و صلح‌بانی حوزه سادک (جنوب آفریقا)، قاره آفریقا و جهان شرکت کند. پس از عضویت این کشور در سازمان وحدت آفریقا، دستور فعالیت این سازمان تغییر یافت و به سازمان جدید با فعالیت جدیدی تبدیل گردید. این کشور با همکاری دیگر کشورهای آفریقایی، طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا

1. Armscor

را در صدر فعالیت‌های خود قرار داد و در فعالیت‌های صلح بانی و مذاکرات صلح بروندی، لسوتو، جمهوری دموکراتیک کنگو، سودان، ساحل عاج و غیره شرکت کرد و تا حدودی توانست امنیت را به آفریقا برگرداند. علاوه بر این جمهوری آفریقای جنوبی، توانست اعتماد امنیتی کشورهای منطقه را به خود جلب کند، به طوری که پس از تغییر رژیم آپارتاید، علیرغم افزایش ۳۰۰ درصدی هزینه‌های نظامی این کشور، کشورهای منطقه احساس خطر نمی‌کنند؛ بلکه آن را ناشی از دغدغه یک قدرت منطقه‌ای در جهت گسترش امنیت می‌دانند. با توجه به این نوع فعالیت‌ها، آفریقای جنوبی توانست اعتماد بین‌المللی را جلب کند و تاکنون میزبان بسیاری از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی بوده است. این کشور که زمانی جزو کشورهای منفور و "راسوی بدبوی آفریقا" نام داشت، توانست میزبانی جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۱۰ را بدست آورد، همچنین با توجه به اجماع جهانی مبنی بر تغییر ساختار سازمان ملل و افزایش اعضای شورای امنیت این کشور، شانس اول اتحادیه آفریقا برای احراز کرسی دائم شورای امنیت است (رسولی و بخشی، ۱۴۰۱). علاوه بر این، در فرایند صلح سازی نمایندگی‌های خارجی دولت در این دوران به بیش از ۹۰ نمایندگی افزایش یافت روابط با بیش از ۷۰ کشور ایجاد با ارتقا یافته و با ۱۶۴ کشور بدون محاسبه عضویت در ۷۰ سازمان بین‌المللی روابط دیپلماتیک برقرار شد. حضور ۱۲۴ نمایندگی دیپلماتیک به انضمام نمایندگی‌های سازمان‌های بین‌المللی در پرتوریا این شهر را به یکی از شلوغ‌ترین پایتخت‌های دیپلماتیک جهان تبدیل کرده بود. در بعد منطقه‌ای نیز کشورهای شرق و جنوب آفریقا که دارای راه زمینی با آفریقای جنوبی هستند، درهای خود را به روی حکومت پرتوریا گشودند و زمینه پذیرش این رژیم در اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای فراهم شد؛ تاجایی که کنفرانس همکاری‌های اقتصادی جنوب آفریقا که برای مبارزه اقتصادی با آفریقای جنوبی تأسیس شده بود این رژیم را برای عضویت در کنفرانس دعوت کرد. این کشور حتی به ریاست کنفرانس نیز برگزیده شد (میلز، ۱۳۸۰: ۵).

آفریقای جنوبی همچنین با کمک‌های اقتصادی خود به تلاش‌های صلح‌سازی در قاره آفریقا کمک می‌کند که از جمله این کمک‌ها می‌توان به کمک بیش از ۱ میلیون دلار برای مأموریت پشتیبانی بین‌المللی به رهبری آفریقا در جمهوری آفریقای مرکزی، کمک ۱۰ میلیون دلار برای جلوگیری از خشونت در مالی و کمک بیش از ۸ میلیون دلاری برای کمک به دولت فدرال انتقالی سومالی اشاره کرد. آفریقای جنوبی همچنین مأموریت‌های عملیات پشتیبانی از صلح در اتحادیه

آفریقا را در بوروندی و حمایت از ارتش ملی جمهوری دموکراتیک کنگو را برای شکست دادن شورشیانی که در منطقه شرقی این جمهوری فعالیت می‌کردند، به انجام رساند. افزون بر این، یکی از اولین کارهایی که کنگره ملی آفریقای جنوبی هنگام به قدرت رسیدن خود انجام داد، چشم‌پوشی از بدهی‌های سوازیلند، موزامبیک و نامیبیا بود. رویکرد ایجاد صلح در آفریقای جنوبی از برنامه بازسازی آن پس از جنگ به نام «برنامه بازسازی و توسعه» الگوبرداری شده است. با این وجود، این سیاست که عناصر سوسیالیستی و نئولیبرالی را به کار گرفت در سراسر آفریقا انتقادات زیادی را به همراه داشت، به ویژه آن‌که آفریقای جنوبی در تعاملات خود در کمک و ارتباط با کشورهای نیازمند تاکنون یکسان برخورد نکرده است. این کشور همچنین متهم شده است که مدل‌های خود را در قالب دولت اتحادیه ملی و کمیسیون‌های حقیقت‌یاب تحمیل کرده است. آفریقای جنوبی همچنین به دلیل نشان دادن جاه‌طلبی برای صلح‌سازی در آفریقا، نشان دادن انگیزه در برخی موارد و عقب‌نشینی در موارد دیگر مانند سومالی، مورد انتقاد قرار گرفته است و این موضوع نیز حتی مطرح است که آفریقای جنوبی از دیپلماسی صلح خود، برای باز کردن بازارهای شرکت‌های چندملیتی که از آفریقایی‌ها سوءاستفاده می‌کنند، استفاده کرده است. هر چند که آفریقای جنوبی در مقابل همواره سعی کرده است به آفریقایی‌های اطمینان دهد که صرفاً انگیزه‌های صلح‌آمیز و انسانی را پیگیری می‌کند و در عمل نیز تلاش کرده است تا فقط پس از مشورت دقیق با سایر کشورهای آفریقایی مداخله کند؛ در نتیجه و با گذشت زمان، مداخلات آفریقای جنوبی محدود به مواردی شده است که تحت دستور چندجانبه انجام می‌شود.

رهبران جدید آفریقای جنوبی آگاه بودند و هستند که تصویر منفی آفریقا به اقتصادش ضربه زده و وضعیت واقعاً فجیع مدیریت اقتصادی قاره، رشد اقتصادی خود قاره آفریقای جنوبی را تهدید کرده است. سیاست‌های داخلی که هدفشان پایان دادن به میراث شرارت‌بار آپارتاید از طریق رشد اقتصادی جهشی بود، با توسعه سیاست خارجی آفریقای جنوبی در هم تنیده شده بود: ارتقای دموکراسی و حقوق بشر بیشتر در چهارچوب اقتصادی (برای مثال: حذف نابرابری اقتصادی) دیده می‌شد. ماندلا استدلال می‌کرد که مشکلات فراوی آفریقای جنوبی پس‌آپارتایدی، مشکلات قاره آفریقا و جهان نیز هست. این مشکلات جهان‌شمولند. از زمان برگزاری نخستین انتخابات آزاد، آفریقای جنوبی سیاست خارجی ارتقای دموکراسی در قاره آفریقا را جسورانه دنبال و از جایگاهش به عنوان بزرگترین و قوی‌ترین اقتصاد قاره برای تعقیب دستور کارش استفاده کرده است. بیرون از قاره به نیروهای متحد برزیل هند و آفریقای

جنوبی موسوم به آی بی اس ای پیوسته است تا در کنار این جمع جسورانه تر با جهان توسعه یافته تعامل کند؛ اما تب اولیه دوران یا آپارتایدی کاهش پیدا کرده است.

در جنوب آفریقا، آفریقای جنوبی پس از آپارتاید توانسته است توانایی و اراده ایجاد و حفظ رژیم منطقه‌ای را به نفع همگان شکل دهد و از سوی دیگر نیز بقیه کشورها از این کشور خواسته‌اند تا نقش قدرت چیره بی‌خطر را بازی کند (هتته و دیگران ۱۳۹۱: ۳۰۰). با پایان جنگ سرد فروپاشی نظام آپارتاید و تغییر نوع ایدئولوژی سیاسی هویت سیاسی آفریقای جنوبی و نوع سیاست اعلامی و اعمالی آن نیز دگرگون شد و سیاست گذاران به باز تعریف مسائل امنیتی خود پرداختند و با از بین رفتن عوامل اصلی اصطکاک در جنوب آفریقا و روی کار آمدن یک حکومت مردمی در آفریقای جنوبی به رهبری کنگره ملی، آفریقا نگرش جدید همگرایی منطقه‌ای به جای دشمنی‌های پیشین پدید آمد. در رهیافت جدید پرتوریا مایل بود به عنوان کانون همگرایی منطقه‌ای جنوب آفریقا را به سوی سعادت و خوشبختی جمعی رهنمون سازد. این کشور پس از آپارتاید به عنوان یک قدرت متوسط درصدد ارائه راه حل بحران‌ها از طریق چند جانبه‌گرایی برآمد تا موقعیت خود را از این طریق تثبیت کند (Cilliers, 1999:7). به تدریج این ایفای نقش باعث شد تا این کشور که زمانی به عنوان برهم زننده امنیت منطقه‌ای تعریف می‌شد، علاوه بر نقش صلح سازی و صلح‌بانی منطقه‌ای در کنار رشد اقتصادی منطقه-ای به عنوان یکی از قدرت‌های نوظهور مطرح شد (بخشی، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

کنشگری در سطح بین‌المللی

در سطح بین‌المللی نیز این کشور که زمانی کشور منفور و "راسوی بد بوی جهان" نام داشت، امروزه نقش محوری در مسائل جهانی بازی می‌کند. حضور در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، عضویت در دو دوره شورای امنیت سازمان ملل، شرکت در اجلاس گروه هشت، به عنوان نماینده کشورهای در حال توسعه و آفریقا و همچنین تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای مربوط به جنوب مانند ایبسا (آفریقای جنوبی، هند و برزیل) و بریکس (برزیل، هند، روسیه، چین و آفریقای جنوبی) و مواضع گوناگون این کشور در مسائل بین‌المللی باعث گردید که از یک طرف به عنوان قدرتی نوظهور مطرح گردد و از طرف دیگر به عنوان نماینده و صدای جنوب مطرح شود و به نظر می‌رسد آرزوی ماندلا در اولین سخنرانی پس از ریاست جمهوری که در آن اعلام کرد که "از دل تجربه یک فاجعه عظیم انسانی که بسیار بیش از آنچه می‌بایست به طول انجامید، باید جامعه‌ای متولد شود که تمام بشریت به آن افتخار

کند. اعمال روزانه ما به عنوان مردم عادی آفریقای جنوبی باید واقعیتی زنده از آفریقای جنوبی ایجاد کند که باور بشریت به عدالت را تحکیم کند، اعتماد آن به شرافت روح انسانی را تقویت بخشد و تمام امیدهای ما به حیاتی پرشکوه برای همگان را پایدار سازد" به تدریج در حال تحقق است (بخشی، ۱۳۹۱: ۸۰).

پس از آپارتاید روند همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی آفریقای جنوبی به شدت افزایش یافت به طوری که تعداد نمایندگی‌های سیاسی این کشور از ۴۴ نمایندگی در خارج کشور در سال ۱۹۸۹ به ۱۱۸ نمایندگی در سال ۱۹۹۵ رسید و در همین مدت نمایندگی‌های خارجی در آفریقای جنوبی از ۴۱ نمایندگی به ۱۰۲ نمایندگی رسید. عضویت در اتحادیه آفریقا کلیدی‌ترین مسأله روابط بین‌المللی آفریقای جنوبی است. فعالیت‌هایی مانند تقویت اتحادیه و ساختارهای آن، همکاری با اعضای اتحادیه برای تقویت و اجرایی کردن نپاد، تقویت سادک، و ایجاد صلح و ثبات و همکاری در بازسازی پس از منازعات در قاره از اولویت‌های این کشور است این کشور پس از آپارتاید در سطح همکاری‌های منطقه‌ای و قاره‌ای نقش زیادی را ایفا کرده است به طوری که در ایجاد اتحادیه آفریقا و طرح مشارکت نوین برای توسعه (نپاد) نقش مهمی را ایفا کرده است. در راستای همکاری این کشور با دیگر کشورهای این قاره سازمان وحدت آفریقا به اتحادیه آفریقا تغییر یافت که در آن ساختارهای هفده‌گانه را پیش‌بینی کردند که بیشتر آن ساختارها حالت اجرایی به خود گرفتند و این کشور نیز میزبان پارلمان پان‌آفریقا است. علاوه بر این این کشور به همراه محدود کشورهای دیگر این قاره بیشترین پرداخت حق عضویت ۷/۲۵ را در اتحادیه دارا هستند. علاوه بر این، کشور آفریقای جنوبی برای سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ و عضو غیر دائم شورای امنیت بوده است

جدول ۳: روابط سیاسی آفریقای جنوبی از دیدگاه آمار

نمایندگی‌های آفریقای جنوبی در خارج	تعداد	نمایندگی‌های کشورهای خارجی در آفریقای جنوبی	تعداد
سفارت خانه	۸۳	سفارت خانه	۱۱۲
کنسولگری دائم	۱۶	کنسولگری دائم	۵۴
کنسولگری غیر دائم	۴۶	کنسولگری غیر دائم	۷۳
سفرای اکر دیته	۱۰۶	سفرای اکر دیته	۱۲
سازمان‌های بین‌المللی	۷	سازمان‌های بین‌المللی	۲۰
غیره	۴	غیره	۱
جمع	۲۶	جمع	۲۷۲

In: www. dfa. gov. za. Department Of Foreign Affairs. Ref: South Africa Year Book 2005:90

در سال ۲۰۱۰ آفریقای جنوبی به عضویت گروه بریکس درآمد- که به اتحادی متشکل از گروهی از بازارهای بزرگ در حال ظهور اطلاق می‌شود. عضویت در گروه بریکس برای آفریقای جنوبی که کوچک‌ترین اقتصادی بود که در این بلوک عضو شده بود، اهمیت زیادی داشت. چرا که به این کشور اجازه می‌داد در کنار کشورهای قدرتمند بنشیند. با اضافه شدن آفریقای جنوبی به این گروه نام آن از "بریک" به «بریکس» تغییر کرد. این گروه شامل پنج کشور برزیل روسیه هند، چین و آفریقای جنوبی، حدود ۳۰ درصد از مساحت کره زمین، تقریباً نیمی از جمعیت دنیا و حدود ۲۸ درصد از تولید ناخالص ملی جهان را در اختیار دارند. ذخایر ارزی کشورهای یادشده، بالغ بر ۴۹۰۰ میلیارد دلار برآورد شده است (شیرزادی، ۱۳۹۶: ۳۸). علاوه بر این، در تحولات اخیر بین‌المللی، آفریقای جنوبی اعلام کرد، کشورهای آفریقایی به دنبال متقاعد کردن روسیه و اوکراین به منظور آغاز مذاکرات صلح هستند. این ابتکار عمل در عوض شامل ایده‌هایی برگرفته از طرح‌های دیگر، مانند برقراری آتش بس و تبدیل سازمان ملل به اساس اصلی برای حل وضعیت اوکراین است. کشورهای آفریقایی همچنین علاقه‌مند به ورود مجدد تعدادی از بانک‌های روسی به نظام پرداخت سوئیفت هستند. اعضای ابتکار صلح آفریقا این تصمیم را در نشست سران کشورهای جزایر کومور، مصر، سنگال، اوگاندا و زامبیا و همچنین رئیس‌جمهور میزبان سیریل رامافوسا در ۵ ژوئن در پرتوریا اتخاذ کردند، Nzuki (2023) ، در این بیانیه آمده است: «رهبران توافق کردند که با رئیس‌جمهور پوتین و رئیس‌جمهور زلنسکی درباره عناصر آتش بس و صلح پایدار در منطقه تعامل داشته باشند.

یکی دیگر از مهمترین رویدادهای سیاسی در آفریقا و در سال ۱۴۰۲، اقدام ارزشمند دولت آفریقای جنوبی برای طرح شکایت علیه رژیم صهیونیستی بود. آفریقای جنوبی، رژیم صهیونیستی را به اتهام نسل‌کشی در غزه، در دیوان بین‌المللی بر کرسی متهم قرار داد. به گواه بسیاری از کارشناسان حوزه روابط بین‌الملل، آفریقای جنوبی با الهام از میراث ارزشمند نلسون ماندلا، با طرح شکایت علیه رژیم صهیونیستی، در قامت یک کشور ظالم‌ستیز و حامی مظلومان، شگفتی‌ساز شد.

این دادرسی که در ۲۹ دسامبر ۲۰۲۳ توسط آفریقای جنوبی علیه دولت اسرائیل آغاز شد، مربوط به اتهام نقض تعهدات اسرائیل بر اساس کنوانسیون نسل‌کشی ۱۹۴۸ و قوانین بین‌المللی در رابطه

با فلسطینیان در نوار غزه است. شکایت آفریقای جنوبی این اتهامات را در زمینه‌ای مطرح می‌کند که آفریقای جنوبی آن را «زمینه گسترده‌تر رفتار اسرائیل با فلسطینی‌ها در طول آپارتاید ۷۵ ساله، اشغال ۵۶ ساله سرزمین فلسطین و محاصره ۱۶ ساله "غزه" توصیف می‌کند. آفریقای جنوبی از دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) درخواست کرده‌است که تدابیر حفاظتی موقت را انجام دهد.

چالش‌های پیش روی آفریقای جنوبی به عنوان قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور

علیرغم فرصت‌های بالقوه و بالفعل آفریقای جنوبی در جهت تحقق یک قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور، این کشور را با چالش‌هایی نیز مواجه است که در ادامه به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- از لحاظ تولید ناخالص داخلی، آفریقای جنوبی شایسته قدرت منطقه‌ای و در حال ظهور است؛ اما براساس برنامه توسعه سازمان ملل آفریقای جنوبی دارای دو دو طبقه و جهان اول و سوم است که شکاف درآمدی و طبقاتی زیادی را در این کشور منعکس می‌کند. در حالی که این کشور در رده‌بندی اقتصاد (۲۰۲۲) در رده ۳۹ جهان با ۴۰۵,۳ میلیارد دلار و درآمد سرانه ۶۷۶۶ دلار قرار دارد. بر اساس آمار آفریقای جنوبی نیز با ضریب جینی ۶۳ بیشترین شکاف درآمدی را در بین کشورهای جهان طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ داشته است (world data, 2024).
- رویکرد این کشور در مسائل امنیتی و توسعه، سیال است و از مفهوم «بازسازی و توسعه پس از جنگ» استفاده می‌کند. در این چارچوب، از یک سو، آفریقای جنوبی تاکنون در زمینه‌های حکمرانی خوب، گفتگو و آشتی، اصلاح‌بخشی امنیت، توسعه منابع انسانی و زیرساخت‌ها، اجرای سیاست‌ها، توسعه اقتصادی و تجارت، اشتراک و تبادل اطلاعات، دیدار با بزرگان آفریقای جنوبی و همچنین کمک‌های بشردوستانه کمک‌های قابل توجهی به دولت‌های نیازمند ارائه کرده است. از سوی دیگر، رویکردهای آفریقای جنوبی در زمینه صلح‌سازی همواره در خدمت تحقق منافع ملی این کشور بوده است و آفریقای جنوبی از طریق صلح‌سازی کشوری قوی را ایجاد کرده است که از حل مسالمت‌آمیز درگیری‌های به ظاهر غیرقابل حل به نفع خود بهره‌برداری می‌کند (رسولی، بخشی، ۱۴۰۱).

- آفریقای جنوبی که آخرین عضو بریکس نیز محسوب می‌شود، از جایگاه متفاوت و بعضاً مناقشه انگیزی در میان دیگر اعضای این گروه‌بندی برخوردار است. این کشور اگرچه به عنوان قدرت اقتصادی شاخص قاره آفریقا تنها عضو آفریقایی گروه بیست به شمار می‌رود؛ اما از حیث میزان قدرت اقتصادی و نظامی و تعداد جمعیت با دیگر اعضای بریکس هم‌تراز نیست.
- در حالی که بسیاری از کنش‌گران فرامنطقه‌ای نقش پرتوریا در حکم حامی آفریقا قبول دارند؛ اما بسیاری از دولت‌های آفریقایی در این خصوص تردید دارند. برخی از دولت‌های آفریقایی، آفریقای جنوبی را هژمونی خودگرا می‌دانند. که در پی حمایت از منافع محدود اقتصادی خود در گستره کشورهای کمتر توسعه یافته آفریقایی است. همچنین شولمن استدلال می‌کند که رهبری منطقه‌ای مبتنی بر رضایت دیگران است. با وجود این سطح رضایت میان همسایگان آفریقای جنوبی درباره موضوع رهبری با ابهام همراه است. اوج این بی‌اعتمادی را در بین همسایگان می‌توان در رقابت آفریقایی جنوبی و زیمبابوه که در حکم قدرت درجه دوم در سطح منطقه است، دید.
- از دیگر چالش‌های آفریقایی جنوبی در سطح قاره آفریقا می‌توان به نیجریه اشاره کرد. نیجریه رقیبی بزرگ در سطح قاره آفریقا برای آفریقای جنوبی است. این کشور هم مدعی نقش رهبری و هم به دنبال کسب جایگاه و عضویت دائم در شورای امنیت است. نیجریه ادعایش را برای رهبری منطقه‌ای با نقش تاریخی آتی جمعیتش نیروی نظامی‌اش و کمک بزرگش به حفظ صلح در آفریقا (در لیبیا، سیرالئون گینه بیسائو و سودان توجیه می‌کند. برخی همچون ساموئل هانتینگتن، ابوجا را به عنوان قدرت منطقه‌ای در سطح آفریقا همسان پرتوریا در نظر می‌گیرند (فایل فلمز، ۲۰۰۶). در سال‌های اخیر، اتویی نیز به جمع کنش‌گران آفریقای زیر صحرای اضافه کرده است که خود می‌تواند رقابتی منطقه‌ای را در پی داشته باشد.
- به دلیل تحول در بازارهای اقتصادی و فنی، امروزه شاهد تغییراتی در جایگاه قدرت‌های نوظهور هستیم. ساختار جدیدی از گروه‌بندی شامل تایلند، هند، چین، کره و سنگاپور (TICKS) به دلیل افزایش سرمایه‌گذاری خارجی و افزایش تولید ناخالص داخلی، تبدیل به مراکز سرمایه‌گذاری و توسعه فناورانه شده‌اند که از آن‌ها به عنوان

ستاره‌های جدید اقتصاد جهان یاد می‌کنند (Chychkalo-Kondratska, 2017:24)؛ بنابراین، تحت تأثیر جهانی شدن، تغییراتی در تمامی عرصه‌های جامعه بین‌المللی صورت می‌گیرد. رهبران سابق اقتصاد جهان با توجه به تغییراتی که در آن ایجاد شده است با رهبران جدید جایگزین می‌شوند؛ لذا گروه TICKS، می‌تواند به تدریج جایگزین بریکس گردد و یا با افزایش اعضا در سازه بریکس پلاس، ضمن دستاوردهای مثبت برای این سازه ژئوپلیتیکی، شاهد کاهش سهم هر کدام از اعضا و یا شکل‌گیری سازه‌های درون منطقه‌ای و یا موضوعی جدید باشیم.

نتیجه‌گیری

تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که ظهور و افول قدرت‌های بزرگ همواره، مهمترین عامل ایجاد تغییرات و دگرگونی‌ها در نظم این حوزه بوده است. بر همین مبناست که در وضعیت کنونی، یکی از مهمترین مباحث سیاست بین‌الملل، تغییر در قدرت جهانی و ظهور قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و بین‌المللی و گمانه‌زنی پیرامون تأثیرات آن بر نظم بین‌المللی است. ظهور هر قدرت جدید بر مبنای منطق و نیز تئوری سیاست بین‌الملل، موجبات تغییر و دگرگونی در نظم بین‌المللی را فراهم می‌آورد و منافع هژمون (یک بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران مسلط) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر امروزه نگاهی به کشورهایی که به اصطلاح قدرت‌های نوظهور، قدرت‌های منطقه‌ای و حائل نگاهی بیاندازیم، متوجه تغییرات اساسی در قطب‌بندی قدرت جهانی می‌گردیم. در پرتو منطقه‌گرایی و اجرای سیاست‌های سه دهه گذشته، جهان شاهد ایجاد بلوکی از کشورها تحت عنوان قدرت‌های نوظهور است که رشد اقتصادی بالایی داشته و به قطب‌های اقتصادی جدیدی در جهان تبدیل شده‌اند که ابتدا در مناطق پیرامونی خود ایفای نقش کرده‌اند؛ اما به تدریج خواهان ایفای نقش بیشتر در سطح فرامنطقه‌ای شدند و سپس با ائتلاف با همدیگر در بلوک‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای، گروه اسیا، بریک، بریکس و بریکس پلاس از سویی توانمندی‌های خود را به رخ دیگر کشورها از جمله ایالات متحده کشیدند و از سوی دیگر در نقش آلترناتیو نظام بین‌الملل و صدای جنوب مطرح گردیدند. آفریقای جنوبی با توجه به شرایط دوران آپارتاید، با گذر به دوران پسا آپارتاید و با اتکا به منابع و موقعیت‌ها، توانست در کنار پویایی‌های داخلی، تمایل، ایجاد ظرفیت، پذیرش از سوی همسایگان منطقه‌ای خود و حتی

دولت‌های خارج از منطقه به صورت رهبر مسئول در قبال امنیت و توسعه منطقه مقبولیت یابد. این کشور ضمن ادعای رهبری منطقه‌ای (رهبری امنیت و ثبات منطقه رهبری رشد و توسعه اقتصادی منطقه) و بسیج منابع ضروری (مادی : نظامی اقتصادی، فنی، جغرافیایی .. و غیر مادی: اصول اخلاقی ارزش‌ها هنجارها و....) با ابزارهای اجبار (مادی یا غیر مادی) و ترغیب (مادی یا غیر مادی) ایفاگر نقش منطقه‌ای باشد و با استفاده از ابزار تعامل در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در جهت دموکراسی، حقوق بشر و حکومت داری مطلوب اقدام نموده و مقدمات صلح و ثبات، رشد اقتصادی و توسعه پایدار را در منطقه فراهم کند و به شبکه اقتصادی و ارتباطی جهان تبدیل شود. در شرایط جدید، روحیه همکاری، جایگزین خشونت که زمانی رهیافت غالب در منطقه بود، گردید و بیشتر تأکیدات به سمت تعهد کشور به صلح جهانی و توافق بین‌المللی بر روی مکانیزم حل منازعات بود. با توجه به این نوع تغییر، آفریقای جنوبی به عضویت سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در آمد و توانست اولویت امنیت محور را به سیاست توسعه محور تغییر دهد و در فعالیت‌های توسعه و صلح بانی حوزه سادک (جنوب آفریقا)، قاره آفریقا و جهان شرکت کند به طوری که کنش‌های بین‌المللی مانند دغدغه موضوع فلسطین و شکایت از اسرائیل در موضوع نسل‌کشی غزه، کنشگری در طرح صلح روسیه و اوکراین از فعالیت‌های اخیر این کشور در عرصه بین‌المللی است. با عضویت این کشور در سال ۲۰۱۰ در بریکس، این عضویت در کنار ادعای رهبری، به عنوان عامل شناسای بین‌المللی در جهت تقویت قدرت و جایگاه این کشور، ایقاي نقش نموده است هر چند که باید در کنار این فرصت‌ها و جایگاه و نقش آفریقای جنوبی، موضوعاتی مانند شکاف طبقاتی و درآمدی مردم این کشور، تصور ادراکی بعضی از همسایگان در مورد هژمون خودگرا و بهره‌برداری به نفع خود، ظهور رقبای منطقه‌ای مانند نیجریه و اتیوپی، تفاوت قدرت اقتصادی و سیاسی این کشور با دیگر اعضای بریکس و در نهایت تحول در بازارهای اقتصادی و فنی و احتمال جایگزینی بریکس با Ticks و یا کاهش قدرت اعضای این سازه با عضویت اعضای جدید و همچنین شکل‌گیری سازه‌های درون منطقه‌ای از چالش‌های پیش‌روی آفریقای جنوبی است.

قدردانی

نویسنده مراتب قدردانی خود را از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه بیرجند اظهار می‌نماید.

منابع

- اعظمی، هادی، (۱۳۸۳)، الگویابی نظام قدرت در آفریقا، (رساله) جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
- انگشت بافت، پوریا (۱۴۰۲)، *قدرت‌های منطقه‌ای نوظهور ایران و آفریقای جنوبی*، اول، تهران، اندیشکده روابط بین‌الملل.
- بخشی، احمد (۱۳۹۶)، "نقش آزادسازی تجاری و همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای در توسعه و امنیت: مطالعه موردی جامعه توسعه جنوب آفریقا (سادک)"، پژوهشهای جغرافیای سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، زمستان، صص ۸۷-۱۱۶
- بخشی، احمد (۱۳۹۳)، "ایران و آفریقای جنوبی: سیر تحول روابط دوجانبه و ظرفیت سنجی آینده"، فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره دوم، تابستان، صص ۲۱۳-۱۸۱.
- بخشی، احمد (۱۳۹۲)، "تغییر در قدرت جهانی و ظهور قدرت‌های نوظهور"، دو هفته نامه تراز، شماره ۱۸ (نیمه دوم دی، صص ۵۲-۵۱).
- بخشی، احمد (۱۳۹۱) "مادیبا؛ عاملی ساختارشکن و ساختارساز"، نسیم بیداری، اردیبهشت، صص ۸۰-۸۲
- برگس، هیدی و گای ام برگس (۱۳۹۰)، *دانشنامه حل منازعه*، ترجمه محمد جعفر جوادی ارجمد و سکینه ببری گنید، اول، تهران، دانشگاه تهران
- برگر، پتیر و ساموئل هانتینگتون (۱۳۸۴)، *چند جهانی شدن*، مترجم: علی کمالی و لادن کیانمهر، اول، تهران، انتشارات روزنه.
- بوزان، باری و الی ویور (۱۳۸۸)، *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توتو، دزموند، (۱۳۹۶)، *مسیر آشتی: از استبداد به دموکراسی*، ترجمه بهمن احمدی امویی، اول، تهران، پارسه
- حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۵)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، اول، مشهد، پژوهشکده امیرکبیر (انتشارات پاپلی)
- رسولی، مجید، احمد بخشی (۱۴۰۱)، *کتاب آفریقا (۶)*، اول، تهران، ابرار معاصر تهران
- سریع القلم، محمود، احمد بخشی و سید کاظم سجادیپور (۱۳۸۵) "تبدیل ژئوپلیتیک جنگ به ژئوپلیتیک صلح (بررسی موردی سیاست خارجی آفریقای جنوبی بر امنیت منطقه‌ای در دوره آپارتاید و پس از آن"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال دوم، شماره سوم و چهارم، صص ۴۴-۲۲.
- سلیمان پور، هادی و عبدالله مولایی (۱۳۹۲)، "قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل"، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱۷، صص ۳۴-
- شیرزادی، رضا (۱۳۹۶)، "کشورهای نوظهور و ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی، نشریه سیاست، شماره ۱۶، صص ۵۶-۳۷
- فارل، ماری و دیگران (۱۳۹۰)، *سیاست جهانی منطقه‌گرایی: نظریه و رویه*، ترجمه داوود آقایی و ابراهیم طاهری، اول، تهران، سرای عدالت.

- فیشر، مکس (۱۳۹۱)، قدرت‌های بزرگ جهان در سال ۲۰۳۰ در دیپلماسی ایرانی، تارنمای <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1910341>
- قنبرلو عبدالله (۱۳۸۸)، "مفهوم و ماهیت قدرت منطقه ای" فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۴، زمستان، صص ۶۶-۳۷
- کندی، پال (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ*، اول، ترجمه م. قاید، علمی و فرهنگی
- لاگوما، الکس (۱۳۶۰)، *آپارتاید*، مترجم: کریم امامی، اول، تهران، انتشارات خوارزمی.
- لعل‌علیزاده، محمد (۱۳۹۷)، *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، اول، تهران، پیام نور
- لیچ، گراهام (۱۳۶۶)، *آفریقای جنوبی راه دشوار آزادی*، مترجم: فریدون فاطمی، اول، تهران، انتشارات پنگوئن.
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱)، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، اول، تهران، سمت
- میلز، جی (۱۳۸۰)، "سیاست خارجی آفریقای جنوبی بعد از ماندلا"، فصلنامه مطالعات آفریقا، سال ششم، شماره سوم، صص ۱۸-۳
- موسوی شفائی، مسعود (۱۴۰۰)، *نظم بین‌المللی: ارکان، تحول و آینده*، اول، تهران، نشر دانشگاهی
- ولگی و دیگران (۱۳۹۶)، *سیاست خارجی و جایگاه قدرت‌های بزرگ*، ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح، اول، تهران قومس
- Alden, Chris and Garth Le Pere (2004), "South Africa Post Apartheid Foreign Policy: From Reconciliation to Ambiguity?" Review of African Political Economy, Vol. 31, No 100.
- Bakhshi, ahmad (2014), "Iran - South Africa Relations: Past Trends, Future Prospects", Iranian Review of Foreign Affairs, Vol. 5, No. 2, Summer 2014, pp. 83-108
- Cilliers, Jakkie (1999), "An Emerging South African Foreign Policy Identity", Institute For Security Studies, (Occasional Paper), Pp: 1-14.
- Christopher S. Chivvis, Zainab Usman, Beatrix Geaghan-Breiner (2023) South Africa in the Emerging World Order
- Chychkalo-Kondratska, I., Bezrukova, N., & Svichkar, V. (2017). New "stars" of global economy: TICKS comes to replace BRICS. Journal of International Studies. 24-34.
- Constitution of The Republic South Africa. (1996), in: [https:// www.justice.gov.za/ constitution/SAConstitution-web-eng.pdf](https://www.justice.gov.za/constitution/SAConstitution-web-eng.pdf)
- Flandes, Daniel. (2007) "Conceptualizing Regional Power in International Relations: Lessons from the South African Case", GIGA Research Programme: Power, Violence and Security (Working Papers), in: <http://ideas.Repec.Org>. last access: Aug. 22. 2014
- Goga, Soraya (2003), "Defense down Size in South Africa", in Ann Marksmen, Etal. From Defense to Development?, Rutledge
- Huntington, Samuel P (1997), "the Lonely Super Power", Foreign Affairs, Vol. 78, No 2.

- Juliet, Kaarbo, and Jeffery Landsite (2002), “South Africa: Domestic and International Influence on Foreign Policy: a Comparative Perspective”, in Rayan. K. Beasley, Foreign Policy in Comparative Perspective, CQ Press.
- Kennedy, Paul, Etal (1996), “the Pivotal States”, Foreign Affairs, Vol.75, No 1, Pp: 39-52
- Le Pere, Garth, Etal (1999), “The Burden of the Future: South Africa's Foreign Policy Challenges in the New Millennium”, Global Dialogue, No 4.
- Mandela, Nelson (1993), “South Africa's Future Foreign Policy”, Foreign Affairs, Vol. 72, No5.
- Mc Gowan, Etal (1998), “Partner or Hegemon? South Africa in Africa”, Journal of Contemporary African Studies, Vol. 16, No2.
- Nejac, Crawford (1995), “South Africa's New Foreign and Military Policy: Opportunities and Constrains”, Africa Today, Vol. 42, No2.
- Nel, Phillip, Etal (2000), “Multilateralism in South Africa Foreign Policy: The Search for a Critical Rationale”, Global Government, No6
- Nzuki, Catherine(2023), Africa’s Peace Delegation: A New Chapter for Africa and the Ukraine War, in: <https://www.csis.org/analysis/africas-peace-delegation-new-chapter-africa-and-ukraine-war>
- Osterud, Oyvind (1992), “Regional Powers”, in Iver B Neumann, Regional Great Powers in International Politics, St. Martins Press.
- Schraeder, Peter J (2002), “South Africa from the Shadows”, in Steven W Hook, Comparative Foreign Policy, Pearson Education Inc
- Schoeman, Maxi. 2003. "South Africa as Emerging Middle Power: 1994 – 2003", John Daniel, Adam.
- South Africa Post-Apartheid Foreign Policy (2005) in www.anc.org
- Tunde Zack-Williams (2002), Africa in Crisis, Pluto Press.
- Westhuizen, J Anis Vander (1998), “South Africa Emergence as Middle Power”, Third World Quarterly, Vol.19, No 3
- Wight, Martin (1979), Power, Politics, Penguin.
- Worlddata (2024), Indicators of economy in South Africa, in: [https:// www.worlddata.info/ africa/south-africa/economy.php](https://www.worlddata.info/africa/south-africa/economy.php)
- Wood, B (1998), “The Middle Powers and the General Interest”, in Middle Powers and the International System, the North-South Institute No. 1, Ottawa, Canada.

Investigating Factors Affecting the Role and Position of South Africa as a Regional & Rising Power

Ahmad Bakshi

Associate Professor of Political Science, University of Birjand

Abstract

One of the key topics in international politics is the transformation of global power and the emergence of new regional and international powers, along with speculation regarding their effects on the international order. The end of the bipolar system and superpower rivalry has expanded the maneuvering space for regional powers. Given the power vacuum in significant global areas, this has facilitated the role of regional actors in shaping political alignments, redistributing roles, and redefining positions. The collapse of the Cold War, the end of apartheid, and changes in political ideology have transformed South Africa's political identity and its policies. These conditions allowed South Africa to reveal its potential power through changing its perceived image, becoming an active player, enhancing internal dynamics, and effectively managing security and regional development. As a result, it transitioned from being a pariah state to an active participant in Southern Africa and the entire continent, shifting the geopolitical landscape from conflict to peace.

This research utilizes an analytical-interpretive approach with library data to identify factors influencing South Africa's emergence as a regional power. The findings show that international conditions, geographical positioning, the role of political agents, changes in perceived images, aspirations for development and security, active engagement at international and regional levels, the establishment of regional frameworks, and participation in regional and international organizations like United Nations Security Council membership, BRICS and etc have collectively contributed to South Africa's rise as a regional and emerging power focused on development and security.

Keywords: Regional power, Emerging power, South Africa, Agency, Leadership claim, Compatible and incompatible status